وچون شراب حاضر شد او را بشراب تکلیف نمودند گفت من پسر دیرا هم و دیر انیان شرب خمر نکنند پس او را ببستند و قصد کشتن او
کردند گفت ای قوم مرا مکشید که من به بندگی شما اقرار میکنم پس به بندگی یکی از ایشان اقرار کرد انگاه از انجمع او را بیرون برد و
بیهودی بسیصد درهم فروخت یهودی از قصه وی تفحص نمود سلمان سرگذشت خود اظهار کرد و گفت مرا گناهی نیست غیر از اینکه
محمد و وصی او را دوست دارم یهودی گفت من ترا و محمد ترا دشمن دارم انگاه سلمان را بیرون آورد از خانه و ریگ بسیاری
بر در خانه یهودی بود گفت ای روزبه اگر تا صبح باتمام این ریگرا ازینموضع بر نداشته باشی ترا بقتل رسانم سلمان از شب
ناچار بصعوبت انگار تن در داده ریگ میکشید تا انکه طاقتش طاق شد دست بدعا برداشته گفت یا رب انک حببت محمدا
و وصیه الی بحق وسیله عجل فرجی و ارحنی انا فیه و نجات خود از حضرت قاضی الحاجات مسئلت نمود حضرت مرسل الریاح بادی
برانگیخت که آن ریگرا از انجا بر کنده بمکانیکه یهودی گفته بود ریخت چون صبح شد یهودی دید که آن ریگها از انجا باتمام نقل شده او
گفت ای روزبه تو ساحر بوده من مطلع نبودم الحال ترا ازین ده اخراج میکنم که مبادا ما را بسحر هلاک گردانی پس وی را از انجا
بیرون کرده بزنی سلیمه نام فروخت آن زن سلمان را دوست میداشت و او را باغی بود و بوی گذاشت که از انچه خواهد از ان بخورد
و ببخشد و تصدق کند بعد از آن سلمان مدتی بر حسب مشیت حق تعالی در آنباغ مانده و پیوسته چشم ارزومندش در جستجوی گوهر مقصود
چون شب ظلمانی زمان فرقت در انتظار طلوع آفتاب عالمتاب وجود محمد میگذرانید تا انکه روزی هشت نفر دید که میایند ابری بر ایشان
سایه افکنده تا داخل باغ شدند و آن ابر بهمان با ایشان حرکت میکرد و میاید سلمان از انعلامت دریافت که البته درمیان اینها
پیغمبری باشد و آن هشت نفر یکی جناب اشرف انبیا و دیگری علی مرتضی و ابا ذر و عقیل بن ابیطالب و مقداد و زید بن حارثه و حمزه
ابن عبدالمطلب بود و ایشان از خرماهای زبون ان نخلستان تناول مینمودند و سید عالم میفرمود کلوا الحشف و لا تفسدوا علی
القوم شیئا یعنی بخورید خرماهای زبون را و نوعی مکنید که ضرر بصاحب باغ رسد سلمان چون اینطریقه را ملاحظه کرد طبقی از رطب
مرتب ساخت و بخدمت انصدرنشین مجلس اصطفا گذاشت و گفت اینصدقه است و باخود اندیشه کرد که اگر درمیان ایشان پیغمبری
هست نخواهد خورد و باینعلامت راه باین گنج نهان خواهم برد پس حضرت رسالت پناه روی مبارک باصحاب کرد فرمود بخورید و انجناب
با امیرالمؤمنین و عقیل و حمزه از خوردن آن امساک نمودند سلمان با خود گفت این یک نشان پیغمبری پس طبقی دیگر از رطب بخدمت
انحضرت آورد و گفت این هدیه است انحضرت دست مبارک دراز کرده فرمود بسم الله بگوئید و بخورید پس همگی از آن خرماها تناول
نمودند بعد از آن سلمان برقفای انحضرت گردیده میخواست که مهر نبوت را که آن نیز یکی از علامات پیغمبری ایشان بود ملاحظه نماید و دیده حسن
عقیده خود را بانهر انور رساند سرور انبیا بمکنون خاطر او دانسته فرمود ای روزبه خاتم نبوت را میطلبی گفت آری انحضرت کتف خود
باز کرده مهر نبوت را بوی نمود سلمان از دیدن آن نشان رسالت و الا شان چنانچه بدید خاطرنشان گردیده و گواهی و کفی بالله
شهیدا محمد رسول الله در صحیفه صحیحه وجود حضرت رسالت بامهر خدای نزد وی ثبوت رسید در قدم انسرور افتاد و قدم مبارک
انحضرت را بوسه داد انحضرت فرمود ای روزبه نزد این زن رو و بگو محمد ابن عبدالله میگوید که اینغلام را بمن بفروشی سلمان این
پیغام را باو رسانید گفت نمیفروشم مگر بچهارصد نخله که نصف آن زرد و نصف دیگر خرماهای سرخ باشد چون این جواب بعرض انجناب رسید
فرمود برخیز یا علی و استخوانهای تخمها را جمع کن انگاه آنها را برگرفته کاشت امیرالمؤمنین را فرمود اینها را آب ده هنوز باخر نرسیده
بود که نخلها رسته شده و همگی نشو و نما یافتند و شاخ در شاخ بافتند پس سلمان را نزد آن زن فرستاد که نخلات خود را تصرف نموده
غلام را تسلیم کند چون این پیغام بزن رسید بیرون آمده آن نخلها را ملاحظه کرد و گفت والله نمیفروشم مگر بچهارصد نخله زرد پس
جبرئیل نزول کرده و بال خود را بان نخلات زد تمام آنها زرد شد بار دیگر سلمان را فرستاد آن پیغام داد آن زن تیره دل با وجود
ملاحظه چنین معجزه بشرف ایمان بانحضرت مشرف نگردیده و گفت بخدا قسم که یک نخله ازین نخلات نزد من از محمد و از تو دوست‌تر میباشد
گفت بخدا قسم که یکروز با محمد بودن نزد من بهتر است از تمام مال و ملک تو القصه آنسرور عالم سلمان را بجهة اقبال را خرید به باج و تاج



حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيْل

تحفة النصائح

ناشران : حاجی فقیر محمد

نورانی کتب خانہ
قصہ خوانی
پشاور



Et même

-50%

DE RÉDUCTION
SUR CERTAINS ARTICLES

Voyez le dépliant ci-joint !

L'été s'annonce bien !

E96 450 04

La réduction qui répond à l'été !





ماشاء اللہ لا قوۃ الا باللہ

تحفۂ نصائح

نورانی کتب خانہ قندھاری بازار کوئٹہ

فهرست ابواب تحفه نصائح معه سرخیهای دیگر



بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

حمدے بگویم بیحد مر خالق جن و بشر | کردہ معلق آسمان ہم اختران شمس و قمر

عظمی بدادہ عرش را پر دہ پالش علائے | چون برق سالے چار صد آنگہ رسد پایہ دگر

ہم آفریدہ جنتی کش عرض و طولش آنچنان | این ہفت طبق ارض و سما پیشش چو قبہ بر سپر

دریا و نہا جوئی ہا کردہ روان روئے زمین | اشجار پر از میوہ ہا روید زمین شہد و شکر

مردہ اراضی جملگی زندہ کند از قطرہ ہا | آن خشک میدان یکدمان ہم لعل بینی ہم خضر

سیارگان چون شمع ہا کردہ بیا از مہر خود | روشن فرین شد سما از بہر خلقے راہبر

چیزیکہ باشد در جہان آنچیز گوید ذکر حق | تسبیح گویان عالمے نامی بود خواہی جہر

تا یابان این نعمت ہمون از لطف و فضل خویشتن | محبوب خود خواندش یکے از فضل خود خالق بشر

لیکن نمے فہمد کسے تسبیح ہر یک در جہان | مگر آنکہ رب العلمین دارد باین ہر یک خبر

سوال مصنف حمد باری نیز در نعت [illegible]
حضرت محمد مصطفی صلعم [illegible]
[illegible]

الذی خلق سبع سموات [illegible]
انزل من السماء ماء فاحیا به الارض بعد موتها ۱۲
قوله تعالی ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح
انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب ۱۲
[illegible]

در نعت حضرت رسالت پناه محمد مصطفےٰ صلی الله علیه وسلم

گویم درود دُر فشان بر روح خاص مرسلان | آن نور عرش و آسمان سُلطان جملہ بحر و بر
شاہ جہان آن مصطفےٰ سُلطان جملہ انبیا | بہر شفاعت ہم گنان روز جزا بندد کمر
تا اک بے بسرش چون تیو شان پیش رسل | تا او نیاید در جہان جملہ رسل باشند بدر
شاہے ندیدم در جہان از قاف تا ہم قیروان | نے در زمین نے در سما چون مصطفےٰ باشد دگر
جملہ رسل از زمین کردند پیدا معجزہ | دو نیم ماہ شد در سما بروے چو کردہ یک نظر
رایات او ماحی شدہ جملہ رسوم کفر را | آیات او دیدند چون جملہ عرب گشتہ مقر

در مدح شیخ العالمین قدوۃ السالکین محمود نصیر الدین قدس سرہ العزیز

شیخ معظم پیر ما محمود آن صاحب قران | چون او نباشید ہیچ کس ہم محتشم ہم مشتہر
عالم العلم ہمچو او ہرگز ندیدہ مردمے | اندر کرامت ہمچو او خیزد کجا دور قمر

که درود ... است داد ... مغفرت داد
گوید خدا رحمت است ... ۱۲ ... قال
مومنان دعا ... ۱۲ ... قال
... الصلوٰۃ ... ۱۲
صلعم ... الافلاک ... بعول ...
... ۱۲

لمتہ آسمان را نیز گویند ۱۲
قال الله تعالیٰ اقتربت الساعة وانشق القمر ۱۲
... منفعت ۱۲ ...
... ۱۲ ... قرآن ...
... قرآن گویند ۱۲ ... ۱۲
... ۱۲ ... گویند ۱۲

او بود شیخ مقتدا اورا جهانی مقتدای — گشتند اعمی سالکان چون رفت آن صاحب نظر

دارد دشمنا عالمی خاک درش سرمه کند — خوش وقت آن صاحبدلان گشتند اورا پی سپر

ای شیخ مخدوم جهان ما را بخواهی از خدا — تا رسته گردم از عنا یابم بجنت کشک زر

در سبب تصنیف کتاب تعریف ابوالفتح گوید

گوید همین یوسف گدا در وعظ سخنی چند را — از بهر خلف خوش لقا ابوالفتح آن نور نظر

آن رکن دین کز علم خود معمور دارد در کنها — یارب بگردان آنچنان بپذیر از من اینقدر

از تو بخواهم بهر او علم و عمل تقوی ورع — سالک بگردان آن چنان چون او نباشد کس دگر

از صدق دل خواهم ز تو یارب بگردان پیش من — سبقی بگویم بشنوم پیش جهانی بیش در

پندی بگویم بعد ازین بشنو بهر مانی من — وز بیست آخری بها در گوش کن جان پدر

تحفه النصایح نام این کردم ز حق دارم رجا — تا نزد نظر پیکان شود مقبول چون شیر و شکر

رنجی کشیدم مدتے هم در دریا چون درِّ ده
تا من بزادم این چنین تحفه منور نامور

یا رب ز فضل و لطف خود گردان چنین این تحفه را
جمله جهان عاشق شود خوانند هر شام و سحر

باب اوّل در بیان توحید باری تعالیٰ عز اسمه گوید

گردد چو بالغ کودکے فرض است شناسی حق برو
داند خدا بیشک یکے جز او نشاید کس دگر

بیچون بدان حضرت خدا مثلی ندارد شبه هم
هرگز نزاده کس ازو نے مادر او را نے پدر

او را طعام و آب و زن هرگز نباشد حاجتے
خوابے نه او را غفلتے نے سهو را بروے گذر

پشتی نخواهد از کسے نی مشورت با کس کند
جمله جهان محتاج او از کس نخواهد او نصر

جوهر مرکب جسم هم عرض و تناهی هم مگو
نامش مخوان جز آنکه آن صاحب شرع کرده خبر

نے گل بگوی باز هم رنگے نگوئی نے مزه
بوئے نگوئی شکل هم نے قد قامت نے صور

او را نگوی در مکان نے عرش گوی جای او
نے پیش و پس نے راست و چپ نے زیر گوئی نے زبر

ل امید وار ۱۲ ش قال سبحانه جل شأنه قل هو الله احد الله الصمد ع قال تبارک و تعالیٰ ام تخذنا ابن اثنین ۱۲ ش قال الله تبارک و تعالیٰ لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد ۱۲ ق قال ما اتخذ صاحبة و لا ولدا ۱۲ ق قوله تعالیٰ لا تأخذه

سنة و لا نوم ۱۲ ش قوله تعالیٰ و ما انا من المتکلفین ۱۲ ش قوله تعالیٰ والله غنی و انتم الفقراء ۱۲ ش عالم اشیاء جواهر و اعراض است جوهر و جواهر و اعراض را عالم گویند جوهر آنست که قائم بذات خود باشد و محتاج الی الغیر و عرض بخلاف آن

زنده بدان حضرت خدا است او بینا است هم | اشیا شده از نو است او هم نور ظلمت خیر و شر
موجود کرده عالمی مختار در ایجاد هم | عاجز نبوده هیچگه وقتی نه گشته مضطر
حادث بدان جمله جهان خرق بدان کس را قدم | جمله صفاتش همچنین بیشک بدان جان پدر
گویا بدان حضرت خدا اندر ازل هر یک سخن | آمر بدان ناهی بدان صیغه یکی جمله خبر
حرفی ندارد صوت هم اعرابی نه هجا | دانی کلامش بیشکی از جنس خاطر هم فکر
دیده شود حضرت خدا از بعد جنت آخرت | بینند جمله مومنان هر یک بدیده چشم تر
بکند فراش هر یکی نعمت جنان رحمت جهان | مدهوش جمله مومنان از یک تجلی در منظر
رویت نباشد در مکان در جهتی منفصل | کیفی ندارد این سخن نی درک نی مثل دگر
دیدن خدا در خواب هم باشد روا اندر شرع | محکی است از جمله سلف صد لکه دین وارد اثر

باب دوم در احکام و ارکان ایمان گوید

ل واللہ لا الہ الا ہو الحی القیوم ۱۲ ل ان اللہ سمیع بصیر ۱۲ ل والقدر
خیرہ وشرہ من اللہ تعالی ۱۲ ل الحمد للہ الذی خلق السموات والارض وجعل الظلمات
والنور ۱۲ ل ای العالم متغیر حادث للعالم حادث ۱۲ ل الا یکون موجودہ
رتبۃ الا بنتایجہ اذا اراد شیا ان یکون الکن فیکون ۱۲ ل لدل ازلی فیہ

وقال بعض را بت ربی فی المنام ... قال علیہ الصلوۃ والسلام ترون ربکم کما ترون ...
... قال الکرم ... ل لا یشبہ شی ... قال الشیخ الامام ابو النصر ...
... قال ... تکلم ... مبہا ... واللہ اعلم بالصواب ۱۲

گر انبیا هم نامدی نے شرع بودے در جهان — واجب بُدی بر هر زبان ایمان بخالق مقتدر

تصدیق دل ایمان بدان این رکن اصلی هست کی — اقرار شد اندر زبان از بهر احکام ای پسر

تصدیق گر داری بدل اقرار ناری بر زبان — باشی تو مومن نزد حق کافر بنزدیک بشر

گر مردے اندر جبل نشنود علمے از کسے — آنجا بمیرد آنچنان یابد عذابے در سقر

ایمان بیارد چون کسی علمی نخواهد معرفت — عامی بود آن مومنے ایمان مقلد معتبر

هرگز نیاید مومنے بیرون ز ایمان هیچگه — گرچه گناهان میکند از صد که ابر بیشتر

چون کافری کو میکند صد چند حسنه طاعتے — از کفر ناید او برون گرچه کند عد المطر

شکے نیاری شبهه هم ایمان خود جانان من — بر حق بگو من مومنم ور نه تو باشی از کفر

دوزخ نماند مومنے جاوید لیکن چند گاه — قدر گناه بخشد آید برون پس زان قدر

چون تو کنی عصیان بسے نیکی بکن هم متصل — عفوت کند حضرت خدا جمله گنه گردد هدر

[illegible]

[illegible]

باب سوم در بیان عقاید و عقوبت گور گوید

در گور پرسش حق بدان بر کودکان هم بالغان / منکر نکیری پرسش آئے چو غائب شد بشر

مومن که باشد پارسا بد بد جوابے زود شان / گویند او را خسپ تو همچون عروسے شادور

عصاة بعضے مومنان گویند جواب از فضل رب (گنهگاران ۲) / کفار را البته نهان دائم عذاب بیشتر

غرقه بآبے گر شود شیری خورد از سوخته / او را سوالے دان یقین در گور نے این منحصر

در گور ضغطه دان بحق ابرار را آسان شود (تنگی گور ۱۲ — نیکوکاران ۱۲) / اشرار را باشد چنان چون در جولدان نیشکر

اطفال جمله مشرکان اندر سوال واز بهشت / کرده توقف بیشکے آن شمع امت نامور

در گور عاصی مومنے بیند عقابے چند گاه (عذابے ۱۲) / کفار را در گور دان دائم عذابے بیشتر

انعام و راحت بیند و احسان کرم در گورها / مومن که باشد صالحی بیند همی شام و سحر

در گور باشد زندگی چون زندگی امروز ما / گنجشک بشنید بر قبر مرده بداند ماده نر

[illegible]

دانند خلقے ہمگنان لاہمین جن و بشر
درصور دویم سبھی شکلے خیزند ہر یک از قبر
یک پائی بیش و لیس دگر باشد ہمین امنتظر
جن و شیاطین و حش ہم طیر و بہائیم در حشر
عدلے شود بر ہمہ گنان ظلمی نہ بر کس نے جبر
اعمال را وزنے شود آن خیر باشد خواہ شر
مفسد شقی باشد یقین شرے گران آید اگر
در راست دست مومنان دست چپ جمہ کفر
آن تیغ باشد تیز تر باریک از موے بسے
بعضے چو راحل میروند بعضے چو شخصے ہم تیر

ـتت عذابے ہر چہ ہست از نیک و بد در گور ما
وشبے چو اول در دہند میہ ند جملہ زندگان
و سے گرفتہ در دہان دادہ خمی مر لشت را
بسام عالم جملگی مجنون و عاقل کودکان
یند عالم جملگی ہر یک حسابے مید ہند
یزان بحق دان بیشکے از بہر مومن کافران
یکی گران آید اگر مصلح بدان او را ولے
ین نامہا پران شوند یابند جملہ مومنان
ر لپشت دوزخ بدان خلقے رود بالائے آن
بعضے چو برقے بگذرند بعضے چو باد و راکبی

[illegible]

روشن شود ہم ہستئی ما بعضے چو ماہ چاردہ
بعضے سیاہ گردد چنان دیجور شب رو فو بتر
تاریکی ۱۲

آیندہ جوارح در سخن بدہند گواہی ست پا
حیران شود جملہ جہان مردم زہوش بیخبر
اعضا ۱۲ — خوف ۱۲

ہم حوض کوثر حق بدان اندر بہشت اند چار جوئے
از آب و شیر و شہد ہم جوئے چہارم از خمر
شراب لیکن کہ دران بیہوشی خماری نباشد ۱۲

مخلوق دان امروز تو جنت جہنم ہر دو را
این ہر دو را با اہل خود فانی بدان ای نامور
پیدا شدہ یعنی قدیم نیست ۱۲ — مالک جہنم ۱۲ — مالک جنت ۱۲

امروز مالک میکشد ہیزم بدوزخ دمبدم
ہر لحظہ رضوان کوشکے سازد ہمین از مشک تر
بیماری ۱۲ — ہمیشہ ۱۲ — دوزخ ۱۲

مومن بجنت جاودان نے رگ ببیند نے غلل
کافر بسوزد ہمچنین دائم بآتش در سقر

مومن بقدر ذنب خود بیند عذاب بعد ازان
آید بدرون جنت رہ د صد کشک یابد از گہر
مخفف کوشک ۱۲

مومن بدوزخ چون رود آتش نہ گردد گرد او
سختی نہ او را در سقر الا کہ خوف و یا خطر
عذاب سختی ۱۲

دوزخ بسوزد جن پری کافر چو باشد بالیقین
در نیل جنت پریان دان اختلافی مشتہر
رسیدن ۱۲ — کسے کہ خبر غائب گوید ۱۲

نومید بودن از خدا ہم ایمنی از کفر دان
تصدیق کاہن کفر شد از غیب چون گوید خبر

قال الله تعالی یوم تبیض وجوه وتسود وجوه ۱۲ [illegible]
[illegible] قال الله تعالی انا اعطیناک الکوثر ۱۲
قال الله تعالی [illegible]

قال الله تعالی ان الذین [illegible] ۱۲
[illegible] فالیوم [illegible] البریة ۱۲
[illegible] ۱۲

هرگز نباشد اولیا چون انبیاء در مرتبه ۔ نے از فرشته هیچکس باشد چو ایشان ای پسر

زہاد جمله اولیاء باشند افضل از ملک ۔ جز از خواص چار کس ہر چار ایشان نامور

جز انبیاء و اولیا زہاد و صالح مردمان ۔ فضلے ندارد بر ملک دیگر عوامی از بشر

ہرگز نباشد ہیچکس پس انبیاء بوبکرؓ چون ۔ از بعد او می دان عمرؓ پس بعد از ان عثمانؓ دگر

وز بعد او حیدرؓ بدان کو بود شاہی در جہان ۔ مسلم شوی مخلص ہمین از رفض گردی پاک تر

افضل خدیجہؓ شد زنان پس عائشہؓ افضل بدان ۔ افضل بجمله دختران تو فاطمهؓ زهرا شمر

زینب رقیہ [illegible] ام کلثوم حضرت فاطمہ چہار دختران حضرت [illegible] بودند [illegible]

سخنی مگو در حق کس اصحاب احمد مصطفیٰ ۔ سیاره دانی ہر یکے نی ہیچو شان کس را شبه

گواہی بده کین ده نفر از اہل جنت بیش کے ۔ بوبکرؓ و عثمانؓ ہم علیؓ دانی چہارم شه عمرؓ

سعدؓ و سعیدؓ و طلحہؓ دان ہم بو عبیدہؓ ہشتمے ۔ دانی زبیرؓ او شد نہم ہم عبدرحمانؓ نامور

میثاق را بر حق بدان زاں دم در از جملگی ۔ منکر مشو تو زین سخن رسته شوی روز حشر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تو نار و جنت عرش را کرسی هم لوح و قلم | موجود دان مخلوق هم فانی بدان هم منکر

در لوح مرقوم آنچه شد زان خشک و فارغ شد قلم | جز او نباشد هیچگه هرگز نه گردد خامه تر

بر بادشاهان هیچ گه بیرون مسا تیغے مکش | بکنند ظلمی گرچه شان صد جور بینی یا جبر

غزوے بکن با باغیان زیر علم سلطان خود | باغی چو بینی شد کسے واکشش بالتعجیل تر

رخصت بدان اندر سفر افطار افضل صوم دان | جائز نه گویم در سفر اندر نماز الا قصر

باید گذاری جمعه را پس هر که باشد نیک و بد | مسحے بکن بر موزها باشی بخانه یا سفر

میدان شفاعت برحق است ابرار مر اشرار را | خواهند از حضرت خدا آرند بیرون از سقر

از بهر مرده زندگان بدهند صدقه یا دعا | گردد عذابے دور شان یابند راحت بیشتر

مشکل چو کارے مر ترا آید گهے می خوان دعا | مغز عبادت دان دعا دارد دعا جانان اثر

دانی قیامت را نشان دجال دیگر دابه هم | عیسے فرو آید کشد دجال را از پشت خر

[illegible]

[illegible]

یاجوج باماجوج هم پیدا شوند اندر جهان | سرهائے بعضے آسمان باشند بعضے یک شبر
از سوئی مغرب شمس را باشد طلوعی بے نزاع | بسته شود در توبه را کان بود مفتوح بر بشر
(یعنی کشاده ۱۲)
کثرت زنان اندر جهان آنی قیامت را نشان | بر اشیان بینی زنان آید قیامت زود تر
دیگر نشانے علمها خوانند خلقے بے عمل | ساجد به بینی اندکے مسجد به بینی بیشتر
مشغول بینی در بنا خلقے شده از جان و دل | مرگے بخواهی آن زمان مردن همین بهتر شمر
محمود احمد تاج دین هر دو بینی هر طرف | شادی قبولا زیر کا مقطع شده هم مشتهر
اهل بوادی رستا چوپان شبان هم جفت ران | کفشے نه گاهی پائے شان نگے بندی شان بسر
(دستار ۱۲)
دانی قیامت بیشکے ایشان چه بینی شهر یا | مشغول گشته در بنا هر یک بقصری مفتخر
(عمارت ۱۲)

باب چهارم در بیان علم و عمل فضل آن گوید

بر سنگ فارا نقش دان علمی که خوانی در صغر | بر آب دان آن نقش را علمے که خوانی در کبر

یاجوج و ماجوج از بیرگان حضرت نوح علیه السلام اند [illegible] در [illegible] کوه [illegible] و [illegible] یاجوج [illegible] نهایت دراز [illegible] است که [illegible] با [illegible] از اسکندر ذو القرنین [illegible] ایشان [illegible] شرق [illegible] است [illegible] در قرآن مجید مذکور است

قال النبي صلى الله عليه و سلم من علامات القيامة [illegible] محمود احمد تاج نام [illegible] بزرگ صاحب دولت ۱۲ [illegible] قال النبي [illegible] الفقر [illegible] اللهم اعوذ بك [illegible] الرحمن الرحيم ۱۲

قرآن بخوان تفسیر هم آموز خط صرف و لغت — نحو و معانی با بیان توحید هم فقه و خبر

علمی بخوان کان مر ترا نافع بود منجی شود — نی بهر فسق و نی قضا نی بهر نان شغلی دگر

علمی که خوانی بهر حق بیشک ترا منجی بود — جنت بیابی حور هم یابی خلاصی از سقر

علمی که خوانی بهر حق دان سود خود آن علم را — علمی نه بهر حق بود زان علم بینی صد ضرر

گر علم خوانی بهر آن بر صدر شینی مرتفع — آن علم دان چون کسب ها بل کسب زان بهر شکم

حیله میاموزی گهی منکر نه گردی از حیل — از شرع بیرون پای خود هرگز نیاری ای پسر

چون دوست داری علم را یا عالمی یا متعلمی — تو پاک گردی از گنه گنهی که کردی در عمر

وقتیکه بینی طالبی مر علم را یاری بکن — جنت بیابی از خدا کلی دهی گر منکر

گر علم خواند هر دمی یکسد عبادت اندکی — باشند ز خاصان نزد حق وز عابدان نزدیک تر

فضلی که دارد عالمی بر عابدان هم زاهدان — چون فضل احمد مصطفی بر کم کمینه از بشر

قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم افضل العبادة تلاوة القرآن ... قال علیه الصلوة والسلام من ... العلم والعلماء ... قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ... [illegible]

قال علیه الصلوة والسلام من اهان طالب العلم ... سبعین مرة ... قال النبی ... فضل العالم علی العابد ... قال النبی صلعم ... [illegible]

با عالمان بسبت کن عابد که تنها خویش را — خواهد خلاصی از خدا عالم تنها صد نفر

شو خاکپای عالمان تا جای یابی در جنان — شو دور تر از جاهلان تا تو نه سوزی در سقر (دوزخ ۱۲)

مقصود از علم است عمل درس و قضا مقصود نی — عالم که باشد بی عمل دانی کمانی بی وتر (یعنی ولا کمان ۱۲ ... ۱۲)

علمی که حاصل شد ترا بین از خدا التقوی بکن — ورنه تو باشی دزد دین هم راهزن هم حیله گر

له چنانکه در حدیث شریف آمده ... [illegible]

باب پنجم در قضای حاجت و وضو و تیمم و غسل گوید

چون در قضا حاجت شوی روئی بکن بر پا چپ — در سوی قبله رو مکن هم پشت را ای نامور

چون در قدم جا میروی اول بنه تو پا چپ (یعنی پاخانه ۱۲) — گر با تو باشد کاغذی آن دور کن با خود مبر

چون بول و غائط هر ترا زحمت دهد در حال کن — گر تو بداری ساعتی صد رنج بینی صد ضرر

دائم چه باشی با وضو [illegible] ... — چون تو شوی هم بی وضو در حال کن تعجیل تر

وقتیکه باشی بی وضو نظری بکن بر مصحف — نظری مکن بر آسمان سیارگان شمس و قمر

له یعنی بدان ... [illegible] ... ۱۲

له قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ... [illegible] ... الصلوة ... [illegible] ... ۱۲

... والسلام العلم ... التقوی ... [illegible] ... ۱۲ ... من الشیطان الرجیم ... [illegible] ... ۱۲

نے سوئے کعبہ کن نظر نے سوئے روئے علمان — نے ذکر گوئی نے سبق نے روئے مادر نے پدر

یعنی ذکر جز علما ۱۲

نے سود سلامی هم کنی نے اندر آئی مسجدے — نے خواب بکنی نے خوری تجهیز میّت هم سفر

این جملگی آداب دان احکام بیانی بیعدد — یا کن تیمم یا وضو آنگه عبادت اے پسر

مصحف بگیری بے وضو مسجد بیائی جنب — بنده کار کردی بیشکے هم فاقه بلینی هم سفر

آب منی ظاهر چو شد با دفق و شهوت جا کنت — یا حشفه غائب چون شود اندر فرج یا دبر

انزال یا شدن خاه نے فرض بدانی غسل را — وطی بهائم مرده هم انزال آنجا معتبر

گر محتلم گردی شبے دیده منی آب نشاط — غسلے بکن در صبحدم هم از آن وضو بگذار فجر

چون از نفاس و حیض هم پاکی به بیند عورتے — پاکیزه بکند غسل او را این غسل را فرضی شمر

سنت بدان غسل جمعه در عید هر دو عرفه هم — بر مرده هم واجب شده غسلی بده پاکیزه تر

چون پیش آمد حاجتے غسل بکن از جان و دل — مسلم چو گردد کافرے دان غسل آن هم دوست تر

[illegible]

[illegible]

هر عضو را می شوی بگو کلمهٔ شهادت بارها — بیشک شوی پاک او گنه جنت در آئی هشت در

مسواک را در هر وضو دایم بکن در صوم هم — خوشبو بکن تو جامه تن گردی معطر در حشر

در ریش سلت شانه کن یابی امان از دام و غم — در سینه گردن شانه را ابرو بکن هم فرق سر

یکسان تیمم هر دو را محدث بود یا خود جنب — چون تو نیابی آب را یا سرد بینی یا خطر

از جنس عرضی هر چه هست از خاک ریگ و سرمه گچ — سازی تیمم در نفخ گر خاک باشد خوب تر

در غسل کردن هم وضو سختی مکن با هیچ کس — فارغ شوی چون از وضو میخوان همین سورهٔ قدر

یعنی انا انزلناه فی لیلة القدر ۱۲ — یعنی قبل از سخن گذاردن ۱۲

پیش از سخن بگذار تو از حق بخواهی حاجتی — گردد روا حاجت ترا فی الحال یابی زود تر

باب ششم در بیان اوقات نماز و عقوبت تارک الصلوٰة

داری بپا اوقات را در ترک آن ملعون شوی — تارک مقر کافر بدان هم جائی او دوزخ شمر

قال الله تعالی و اقیموا الصلوٰة ولا تکونوا من المشرکین ۱۲

چون کنی دو وقت را یک جا جمع در روز و شب — محبوس باشی یک حقب اندر جهنم هم سقر

چون تو گذاری فجر را سنت مگو با هیچ کس | تا در طلوع میخوان دعا گردی تو شخصی معتبر
(یعنی نمازی اعتبار ۱۲)

گردی بدرد سوخته آنجا بمانی ساعتی | چون تو کنی ترک جمعه خمس جماعت ای پسر

چون بشنوی بانگ اذان ساکت شوی سخنی مگو | مشغول در کارے مشو میکن اجابت نامور
(بجواب دادن اذان ۱۲)

ترک اجابت چون کنی یا خود سخن گوئی در ان | آید بلاها هر زمان در پیش تو تعجیل تر (زود تر)

بر پائی داری چاشت را اشراق هم ناغه مکن | گردی تو نگر بیشکے یابی نسبی هم مال زر

وقت تهجد نیم شب بگذار تو از صدق دل | حق را ببینی بیشکے ایمن شوی از شور و شر
(آنجا بی بلکه مشغول عبادت شوی ۱۲)

نعمت بیابی بیکران گر تو بخیزی آن زمان | آن وقت وقت فاسقان هرگز نیابی جز سحر

گر تو بخواهی دوستی با حق کنی باید که تو | مشغول باشی صبحدم سازی وضو وقت سحر

چون تو گذاری وتر را سنت مگو با هیچکس | فارغ نه گردی از عشا بستر نیاری پشت سر

چون از نماز آئی برون فی الحال تو کرسی بخوان (آیۃ الکرسی) | مشتاق تو گردد جنان هم حور یابی هم ثمر
(یعنی حضرت دار ... ۱۲)

... قال صلعم من صلی ... الجماعۃ ... قال ... [illegible]
... الصلوۃ ... [illegible] ... الاذان ... [illegible]
... الایمان ۱۲

... معاذ یا معاذ اذا ... الفجر ... [illegible]
... ذلک ... [illegible]
... الی الظهر ... یا معاذ ... [illegible]
... قال ... علیه وسلم ... [illegible]
... قال ... الصلوۃ ... [illegible]

از فرض چون فارغ شوی غفران نخواهی آن زمان | تا چون نماز مصطفیٰ گردد نمازت نامور

حاضر شوی چون بشنوی مرده کسی از اهل دین | حاضر شدن یابی جزا در ترک بینی صد ضرر

بر پای داری جمعه را ترکش نگیری هیچ گه | باشد امیری ظالمی باغی بود یا دادگر

مبی گو اذان آن اوقات را ناغه مکن ای جان من | یابی جزا بی حد و عد اینجا نگیری مزد گر

مزدی بگیر امروز تو ضایع مکن فردا جزا | باشد امامت یا اذان تعلیم تا چیزی دگر

باب هفتم در بیان زکوة و صدقات وغیره

چون مال یابی از خدا خواهی بماند سالها | ربعی بده از عشر آن ادراکه بینی مفتقر

دو صد درم شرعی چو سالی بماند پیش تو | فاضل بود از حاجتت دین نباشد پیش در

مثقال بست از ذهب نیمی بده مثقال تو | پنجی از آن دو بیست ده یابی خلاصی از سقر

سرمایه باشد چون ترا زان سهم زکوة فرض دان | تا بر تو ماند سالها یا بدر تو دختر پسر

[illegible]

[illegible]

اسپ خر سودا کنی در هر سه دینار ده	ورنه از آن قیمت بکن بدهی زکوٰة ای نامور
از گاو ده یک ساله را وز چهل غنم ده یک سری	یک ساله را ده از غنم پنجی چو پا بلی از شتر

در بیان زکوٰة زراعت و صدقه دعاء

از غله ها عشری بده آن زراعت میکنی	ورنه شوی بزه کار هم برکت نیابی در ثمر
مال مزکی بیشکی هم بر تو ماند هم دله	آتش نگردد گرد او نی غرق گردد در بحر
مانع شوی بر زکوٰة چون صلوٰت را آری بجا	قصری نیابی در جنان افتاده باشی پیش در
صدقه بده از مال خود وز خاصه مال خویشتن	مستان تو صدقه از کسی باشد زکوٰة و یا نذر
نادجه بدهی صدقه را داری از آن طمع جزا	آثم شوی دوزخ روی زخم خوردن این بتر
درویش چون گوید دعا اندیقین نادجه را	آثم شود او زین گنه ملعون بود هم خاکسر
چون تو برانی بر زبان نادجه دادن تسمیه	کافر شوی دوزخ روی این حکم در خانی نگر

اگر خفیه بدهی صدقه را ایمن شوی از خشم حق	چون نوح گردد عمر تو ده چند یابی مال و زر
صدقه بده از بهر حق نے بهر نام و نے ریا	چون از ریا صدقه دهی ذره نیابی در حشر
صدقه بده درویش را ایذا مکن منت منه	در زیر نه تو دست خود تا دست او گردد زبر
گندم بده تو نیم صاع خرما و جو اضعاف آن	در فطر این واجب شده اضحی بکش شاة و نفر
گاو شتر از هفت کس شاتے بکش از یک نفر	بر پل چو فردا بگذری چون برق لامع میگذر
چون پیش آید حاجتی یا زحمتے صدقه بده	صحت شود حاجت روا زحمت رود بیرون ز در
گر صدقه خواهی تا دهی باید دهی ارحام را	درویش را هرگز مده ایشان چون بینی مفتقر
صدقه بگرداند بلا خشم خدا شاند فرد	هرگز نیاید نزد تو آفت بلا خوف و خطر

باب هشتم در بیان روزه هائی ماه رمضان المبارک گوید

روزه بکن نیت بدل رمضان چون بدهی ماه	غیبت مکن مخشی مگو از لغو بازی کن حذر

باآب کن افطار را چون گرم بینی از هوا | افطار با خرما بکن باشد هوا چون سرد تر

افطار خواهی چون کنی از فی بخواهی حاجتے | در هر لقمے کان ترا دشوار باشد ای پسر

روزه بداری بهر حق نے بهر نام نے ریا | طعمیکه میخوردی بشب افطار کن هم آن قدر

طعمیکه میخوردی بچاشت آنرا مخور در پیش داد | گر تو نگه داری خوری چندان نیابی از اجر ثواب

گه گه بداری نفل را مفطر نباشی دائما | هم بیضرا داری بیا باشی بجا نه یا سفر

یعنے ایام بیض که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم باشد ۱۲

روزه بداری در رجب اول میانه آخرش | تروبه داری روزه را هم عرفه قدرے هم بخر

روزه خمیس و جمعه هم شش روز از شوال هم | صائم نشوی در هر دو ماه از بحر حق روز قمر

میسرے که باشد اشتهرے [illegible] شب | [illegible] دارد روز گر افطار باشد خوب [illegible]

صائم چو برگ شب ذران [illegible] | [illegible] باشد [illegible]

دائم خوری طعمے سحر ترکش نگیری هیچگه | هرگز نپرسد حق ترا از طعم فطار هم [illegible]

[illegible]

۵ [illegible]

۱۲ [illegible]

روزه بدان امر حق باکس مگو این راز را
روزه چنان پنهان بکن نے زن بداند نی پسر

(روز قیامت ۱۲)

فردا چو حق اعمال را بدهد بخصمان هر یکے
طاعت که باشد جملگی خصمی برد روزه مگر

وقتے در آئی مسجدے باید در آئی معتکف
رمضان چو آخر عشر شد شو معتکف یابی قدر

(یعنی بران وقت بمسجد آئی ۱۲)

یک دم مشو بیرون ازان جز حاجتی غسل و وضو
بیعے بکن هم تو بخر کالا نیاری در نظر

مینخور طعام و آب هم در اعتکاف و خسپ هم
خامش مشو از ذکر حق میخوان قرآن شام و سحر

باب نهم در بیان حج و سفر و جهاد با کافران گوید

از خانه بیرون در مرو از جماعت جمعه هم
بیرون بدان آفت بلا وقتے بکن نیت سفر

گر تو سفر خواهی کنی بارے سفر کعبه بکن
تا تو کنی طواف حرم با لب ببوسی آن حجر

(حجر اسود ۱۲)

در حج رفتن فرض دان گر زاد داری راحله
یک ساله زان ده اهل را بے چو بینی بیخطر

چون تو بیاری حج بجا در تو نماند یک گنه
شادان روے اندر جنان با حور باشی در قصر

حدیث نبی علیه السلام [illegible] قال الحجاج والعمار وفد الله [illegible]

قال الله تعالی ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا وقال علیه الصلوة والسلام [illegible]

باید مدینه هم روی بکنی زیارت مصطفی ‌‌ تا پاک گردی از گنه با او نشینی در صدر

آنکس که او حجی کند نروی زیارت مصطفی ‌‌ گفته جناب آن رسول تحقیق دانی ای پسر

گر تو مسافر میشوی تنها مرو یاری طلب ‌‌ همسایه حاصل کن نکو آنگه برو خانه بجز

گر تو سفر خواهی کنی روز قمر کن مشتری ‌‌ راحت بیابی زان سفر هم گنج یابی هم گهر

روز زحل میکن سفر آئی سلامت خانمان ‌‌ در حال بینی روی شان دیگر نمانی زان سفر

عقرب چو بینی ماه را از خانه بیرون در مرو ‌‌ در برج ثابت هم مرو مانی تو آنجا دیر تر

روز جمعه روز احد در غرب تو هرگز مرو ‌‌ زحمت نه بینی در بدن صحت بیابی ای پسر

شنبه دوشنبه وقت کن در شرق رفتن جان من ‌‌ در تو نمازی بیروی از در دبینی صد خطر

روز سه شنبه را بجا سمت شمالی هم مرو ‌‌ در مشتری بیرون مرو سوئے جنوبی در سفر

چون گم کنی تو راه را پیدا نیابی تا روی ‌‌ گوئی ازان در حال تو راهے بیابی در نظر

[illegible]

[illegible]

جنگے بکن با کافران فرضے بدان این جنگ را — وقتے که بینی کافران کردند غوغا عام تر

از حرب منکر نیزی سببے بزه گاه گردی دوزخے — اکبر کبائر این گنه زین کار کن کلی حذر

گر مومنان باشند ده دشان لیست یک اهل عرب — آندم که تا بندے رطانی مباح این پسر

باب دهم در بیان تلاوت قرآن وذکر ودعا ودرود

قرآن چو خوانی جان من زنهار ودل در انجوان — دستیاب معنی هر سخن ده روز ختمے کن زسر

مدغم بدان معنی دلا اندیشه کن در خواندنش — ذوقے بیابی وجد هم نوری بگیرے سربسر

در وقت خواندن آن چنان گوئی که بشنوند حق — با او بگیم راز تو دوستے شوی تو مست تر

سلطان بدان حضرت قرآن اندر حجاب صد تتق — بینی اندر شوار غیر حق آنکه بیابی زو خبر

خواندن حروف هم هجا هر گز بدان آن خواندنش — اندسنه بیرستان حقیق خوانده هر شام و سحر

خواهی شوی اسرار دان سلطان ببینی چشم خود — در صحن دل جا حب ده زانجا بروکن مال و زر

قوله تعالی ورتل القرآن [illegible] یا ایها الذین آمنوا [illegible]

وقال علیه السلام [illegible] ۱۲

یس و نوح و عم را هم واقعه یا ملک خوان | پس فجر و ظهر و عصر هم مغرب عشای شب پسر
(لفظ دنثر مرتبه ۱۲)

در شب جمعه طه بخوان یابی جزا بیحد عدد | پیش از جمعه خوانی کهف ایمن شوی از شور شر

در بند خوان اخلاص یا الحمد را با تسمیه | میخوان چهل یکبار تو هر تب که باشد درد سر

(در تهجد)
از بهر عزت روز و شب دو سوره یوسف را بخوان | سوره تغابن را بخوان می ترسی از طاعون اگر

اوقات خمسه ذکر گو هم فوت خود را ذکر کن | چندان بگو تو ذکر حق تا ذکر گوید موی سر

هر گاه که گوئی ذکر حق ذکر گویندم ترا | گردی یکے از اولیاء گر ذکر گوئے هر سحر

زر خفیه گو ذکر و دعا پاک گردے از ریا | روزے ترا گردد لقا بینی خدا را در بصر

مغز عبادت دان دعا بردار دست کن دعا | الحاج کن خواندن دعا یابی اجابت زود تر
(عاجزی ۱۲)

یابی اجابت آگهی از وجه پوشی هم خورے | وز کذب و غیبت فحش هم بکچی زبان حبس و حصر
(صدق و اکل حلال) (ادعونی استجب لکم ۱۲)

دانی اجابت طائرے دارد پر از صدق و حلل | طیران نه گردد ممکنش چون بشکند این مرد و پر

قال النبی صلعم [illegible] سورة الکهف [illegible] قال النبی صلعم [illegible] ۱۲

قال الله تعالی فاذکرونی اذکرکم ۱۲ عن النبی صلی الله علیه وسلم الدعاء مخ العبادة ۱۲ [illegible] ۱۲ [illegible] ۱۲

چون تو دعا خواهی کنی صلوات گو در ابتدا
در ختم هم صلوات گو تا هیچ یابی زود تر

ساعت اجابت آن دعا وقت ندا روز جمعه
در جمعه ساعت آخرین خواندن دعا غنیمت شمر

انمام اذان دیده که شد از حق بخواهی حاجتے
وقت اقامت هم اذان در جوف شب وقت سحر

از ظهر تا هم عصر تو در روز اربعه خوان دعا
در شب جمعه عیدین هم وقتیکه میبارد مطر

وقتیکه گردی نرم دل افطار یعنی روزه را
چون تو کنی ختم قرآن حاضر جماعت صد نفر

در شب برات هم شبے اول که یا باشد از رجب
وقتے که صف غازیان حمله کند بر صف کفر

چون تو کنی فرضے ادا میکن تو جان دل دعا
وقتے که کعبه مر ترا اے جان من آید نظر

دارد چون عرض دعا مر دار از مسافر نزد رحمتے
دانی اجابت بیشکے دیگر دعا مادر پدر

باب یازدهم در بیان مکاسب وقناعت وسوال میگوید

قال علیه الصلوٰة والسلام من اعطی الدعاء اعطی الاجابة ... افضل الدعاء الاستغفار ۱۲

[illegible]

شرمے نہ داری ننگ ہم از کسب کردن جان من
آموز کسب و علم ہم شو ذو فنون صاحب ہنر

آموز علم و ہم ہنر در ہا نگردی تا بسے
آنکس کہ باشد با ہنر نانے نخواہد در بدر

از کسب کن خود بخود داز دست رنج خویشتن
چیزے نخواہی از کسے تا شہد گردی ہم شکر

کارے بکن در حال تو دان کاہلی (سستی ۱۲) چون کافرے
کاہل کہ باشد آدمی اورا بدان چون گاؤ خر

سنگے چو آری ہیزمے بر پشت خود از کوہ و دشت
او را فروشی نان خوری بہتر ز صد نان بدر

گنجارہ بخوری شیرنے آب خوری شور و نمک
بہتر ز سلطان چون روی (ہندی لعلی گویند ۱۲) شربت خوری نعمت دگر

چون سگ نباشی منتظر بر خوان کس تا کے خورد
ہر کس کہ بینی اینچنین او را بدان از سگ بتر

بکسے بکن نانے بخور صبر و قناعت پیشہ کن
چون تو نخواہی از کسے در خلد یابی کشک زر

چون تو ستانی از کسے خلقے ترا گوید گدا
وز تو کسے را میہی گویند شاہی معتبر

بہ پندے بگویم خوبتر در گوش کن نیکو شنو
احوال خود با کس بگو رنجے بکش نانے بخور

تا بالجیٔ عصوہ والسلام وکاسب حبیب اللہ ... والصلوٰۃ

ان الریح العرین الایمان امعان بر دل صنو ... الم ...

هم خواستن محظور شد اندر شریعت بیشکے
یک روزه نانے چون بود آن خشک یا شد خوانتر

چون تو بخواهی مال و زر از بهر عزت مفخرت
میدان یقین آن مال را سوزنده آتش چون خمر

گر می بکاری کشت هم مقدور باشد گر ترا
در زرع کاشتے خود بچین بردار میوه بیشتر

کسے که باشد در جهان باشد ثمره نفع آن
در کشت نفعے عالمی سودش نباشد منحصر

تیر و کمان از دست خود مهل نداری هیچگه
آموز کردن آشنا اسپان دانی هم شتر

باب دوازدهم در بیان نکاح کردن و جز آن

تا مر ترا قوت بود تزویج کردن وقت کن (تعجیل کن)
آفت بدان اندوه غم اندر نکاح ای نامور

له تزویج مراد زن را عقد بستن و پیوستن ۱۲

چون تو نمائی زن کنی کن خوبصورت پارسا
فرمان برو خدمت کند مونس بود شام و سحر

اندوه ناروپش تو اندوه غم جمله برو
گردے ندارد این صفت گوی طلاقش زود تر

چنانچه وقتیکه زوجه موافق نباشد ۱۲ — درازی ۱۲

در چار چیز از خود فرو تزویج چون خواهی زنے
در سن طول هم حسب چار بکثرت مال و زر

له قال علیه السلام [illegible] ۱۲ له النکاح [illegible] زیرا که [illegible] قال النبی [illegible]

[illegible] قال علیه السلام [illegible] ۱۲

زنان را چو خواهی خواستن هرگز نه خواهی جز چنین

کوتاه و فربه زن مکن دیگر دراز و لاغرک

بزنے مکن جانانه را آن زن که دارد ساق مو

آن زن کرا و اید اکند باریک دارد ساق پا

نه دارد یده

چون تو نخواهی خلوت بیمار سازد خویش را

آہستہ گوئی سخن پاسخ دہد نعرہ زند

ہر دم چون آیند پیش او از گلہ بر سر میکند

سر پا نپوشد ہیچگہ نے روئے شوید دست پا

پنہان کند از تو سخن پنہان بداند دشمنان

آنکس کہ دارد زن چنین او را بدوزخ دان یقین

در خلق و خوبی ہم ادب خوف خدا از خود زبر

ہرگز نخواہی کالہ فرزند آن دارد بسر

زیرکہ شوہر او مردہ باشد

منانہ را ہم دفعہ کن مکارہ باشد زشت تر

سنت نہند بر شوہر

بر روئے گوید بد نژاد ہم بہ بینی بستہ سر

بجز ادت ... ... لیلیٰ

در ہر سخن عذرے کند مکارہ باشد حیلہ گر

خواب

بے اذن تو آید برون تنہا بگردد در بدر

گوید قوی ناخوش منم او گرچہ باشد خوبتر

نے چشمہا سرمہ کند نے شانہ اندر فرق سر

بادہ

اول طعامے تو خورد و از حرد بخورد بیش تر

لینے طلاق

تو چون زنے یابی چنین دہ حال و داکن بدر

[illegible]

[illegible]

راحت بخواهی در جهان فی الحال رو سر بجز ‖ چون ماه از شب چار ده شیرین سخن هم بجز

گر نیک یابی پارسا قانع بود خدمت کند ‖ با او بسا ز خوش بزی ورنه برو دیگر بجز

شهوت مبین در روی زن بیگانه چون ترا باشد ‖ در سوی او هم مبین از نزد او شو دور تر

چون تو لواطت یا زنا تقبیل بکنی مس هم ‖ خیرات جمله عمر تو ناچیز گردد هم بدر

باب سیزدهم در آوردن عروس بخانه و مجامعت با او

چون تو زنے آری بمنزل پای او در حال شو ‖ باید بریزی آب را در چار گوشه بام در

خلوت کنی چون با زنے نام خدا اول بخوان ‖ از دیو شیطان جمگی خواهی تو فسادے نامور

میکن ضیافت صبحدم کس گوسفند گاؤ را ‖ طعمے بکن خلقی بخوان آمد چنین اندر خبر

(طعام ولیمه ۱۲ — در حدیث شریف)

در وقت خلوت اہل خود شہوت زنے بیگانه را ‖ در دل چو آری بیشکے دختر بزاید نے پسر

زیر دوخت یار در ہرگز مرد نزدیک زن ‖ فرزند بد چون خدا ظالم بود ہم بے ہنر

عن جابر قال قال رسول الله صلعم ان المرأة تقبل فی صورة شیطان [illegible] فاذا احدکم اعجبته المرأة فوقعت فی قلبه فلیعمد الی امرأته [illegible] رواه مسلم [illegible] ۱۲

[illegible] بسم الله اللهم جنبنا الشیطان [illegible] رواه البخاری ۱۲ [illegible] شر الطعام طعام الولیمة [illegible] ۱۲

گر بیوضو خلوت کنی بخلے بہ بینی در ولد ‌‌ در زیر ماه سیپاره هم فرزند فاسق زشت تر

سخنے مگو تو آن زمان گنگے ولد باشد ازان ‌‌ نظرے مکن در شرمگاه فرزند آید بے بصر

(در وقت خلوت ۱۲)
خلوت مکن با اهل خود گر سیر خوردی طعام را ‌‌ بیمار گردی بیشکے صد رنج بینی صد ضرر

(صحبت ۱۲)
اوّل ز شب قربان مکن چندان بیابی راحتے ‌‌ قربان چو آخر شب کنی باشد ستوده خوبتر

اول که باشد چون شبے هم در میان و آخرش ‌‌ چون تو روی نزدیک زن بینی ز پیری صد خطر

اوّل میان ماه چون باشد نه گردی گرد زن ‌‌ ورنه زیان باشد ترا لازم بود کردن حذر

(در ایام حیض ۱۲)
فارغ چو از قربان شوی از زن جدا شو دو تر ‌‌ خود را به آب گرم شو تا تپ نه بینی در سر

خلوت مکن با زن جوان می کن حذر از پیرزن ‌‌ نزدیک رفتن پیرزن باشد همین خوردن زهر

(زودی ۱۲)
تعجیل در خلوت مرو باشد زیانے مر ترا ‌‌ دائی کنی از مغز سر هم روشنی اندر نظر

(بار گرد دل ۱۲)
گر کس رود از سالمه باشد قوی اندر بدن ‌‌ دو وقتے ازان هم بجبر یابد فوائد بیشتر

خون سیر کرده [illegible] ساخته فرزند بسیار [illegible] پیدا شود ۱۲ [illegible] باشد [illegible] از حضرت ابوحنیفه [illegible]

عباس منقول است [illegible] روایت [illegible] قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]

وقتیکه گشتی محتلم غسلے بکن بر زن بر د ‏ ورنه شیاطین بیشکی انباز گردد ای پسر

کامل چو بینی ماه شد صحبت بکن با اهل خود ‏ ناقص چو بینی ماه را منکوحه در خلوت مبر

(مجامعت ۱۲) (زوجه ۱۲)

زن را طلب کن آنچنان هرگز نداند مردمے ‏ آواز نے کس بشنود تاریک باشد آن حجر

(یعنی آن خانه ۱۲)

آنجا نباشد کودکے نے گربه باشد نے سگے ‏ بگزین محلے آنچنان کانجا نباشد جانور

نزدیک اهل خود مشین شُسته چو بینی بیوه زن ‏ بوسه مده فرزند خود چون شسته بینی بی پدر

(یعنی شوهر مرده ۱۲) (یعنی یتیم ۱۲)

ترس از خرابی حال شان ناگاه آهے از درون ‏ بزند گردد سوخته جمله جهان کوه و شجر

حائض چو گردد عورتے حرمت بدان قربان او ‏ چون تو وطی نسیان کنی صدقه بده دینار زر

(جماع ۱۲)

اورا مکن از خود جدا همچون جهودان کافران ‏ ذوقے بگیر از جمله تن جز موضع خون منفجر

فرزند بدهد چون خدا اورا نکو نامے ببر ‏ نامے که باشد بر سرش احمد و عبدی خوب تر

از روز زادن هفتمی هم دو کن موی سرش ‏ گر دختر ست شاتے بکش شاتین چون باشد پسر

قال الله تبارک و تعالی لا تقربوا [illegible] قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم [illegible] عن [illegible] العقیقه [illegible]

[illegible] من الولادة [illegible] العقیقه [illegible] فی اذنه [illegible]

همچون رسوم جاهلان موی نداری بر سرش — جعدی نداری آنچنان هست شیطان رامفر

باب چهاردهم در آداب طعام خوردن گوید

چون طعم خواهی تا خوری روز و شب یکبار خور — آن طعم باشد سود تو باقی مرض دان دردسر (نفع ۱۲)

در جوع طعامی چون آن طعام دان بعلتے (وقت اشتہا ۱۲) — طعمیکه در سیری خوری آن طعم بخورد دل جگر (ز طعامی چون ۱۲)

از پیش خود طعم بخور در پیش کس منداز دست — بردار لقمه خرد ترمے خالی آن راپیشتر

چون طعم خواهی تا خوری اوّل بشو تو دستها — چون طعم خوردی هم بشو آمد چنین اندر خبر (در حدیث شریف ۱۲)

تعظیم خوره تو طعام راگو تسمیه هر لقمه را (بسم الله) — پهلو زده یا لائے کھٹ افتاده تکیه هم مخور (چارپائی ۱۲)

زیره گرافتد بر زمین بردار آن را خود بخود — ختم و بدایت ملح کن بر دو ز بر لقمه نظر (ابتدا ۱۲)

عیبے مکن در طعم کس هر شے که یابی آن بخور — نے ترش گوئی بیمزه نی مثل آن چیزی دگر

خواهی شوی بیشک غنی مالے بیابی بر گران — تخلیل کن دندان خود چون طعم خوردی ای پسر (بسیار)

قال النبی علیه السلام ... ابن عمر است ... قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ... من شبع فی الدنیا ... قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ... باشد ...

ومن جاع فی الدنیا شبع یوم القیمة ۱۲ قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ان الشیطان ... تعجیل الطعام ... مسلم ۱۲ ... کراهت ... نشستن طعام را کرده است ... از مغرت است باشد ۱۲

کثرتِ آبادی برکتست تنها مخور مثل ددان | طعمے چو تنها می خوری شیطان دران گیرد نگر

(ای فوائده ۱۲)

اندر طعام و آب هم ناگه بیفتند چون مگس | غوطه بده آنرا بکش آموز از من این هنر

(امر از کشیدن یعنی کشتن ۱۲)

گفته است خاتم انبیا هم اینچنین ای جان من | بر پر یکے دان زہر بر دیگری دار دثمر

چون از غذا فارغ شوی فی الحال رو خوابی مکن | راحت بیابی در بدن آسوده گردد مغز سر

(قدم ۱۲)

در شب طعامے چون خورے باید روئے گامی چهل | تا تو نگردی زحمتے نی رنج بینے درد سر

(بسیار و بیشمار ۱۲)

چون بر تو آید میهمان تعظیم کن بیحد و عد | فی الحال آرش در پیش او چیزی که داری خشک و تر

(برکمن ۱۲)

در تو گہے مهمان شوی هر جا که جا یابی نشین | از میزبان آب و نمک خواهش مکن چیزی دگر

(ای میزبان آب نمک خواه چیز دیگر خواه مخواه مخفف است ۱۲)

شخصے که خواند مر ترا وقتیکه سازد دعوتے | عذرے بکن هم معذرت چون بشنوی هم شور و شر

(ترا بخوری ۱۲)

در طعم دانی شبهتے یا طعم بهر مرده | آنجا سرودے دف دهل فحشی و عشرت یا خمر

یا ساختند آن طعم را بهر ریائے بهر حق | خوانند آنجا اغنیا بجنند بر فقر از جزر

له قال النبی صلی الله علیه وسلم ... [illegible]

[illegible]

گر اینچنین طعمے بود دعوت قبول آنجا بکن	فارغ نشین در خانهٔ ازاین چنین شور پر عذر

باب پانزدہم در بیان آداب آب خوردن گویند

گر آب خواہی تا خوری باید خوری آن اندکے	ساکن مخور اندر سہ دم لتعجیل در یک دم مخور
استادہ باشی آن زمان آبے مخور جز چار جاے	باقی وضو در وقف جا ہم آب زمزم ہم سور
آبے نباید تا خوری در چار جای جان من	نہار و پس خلوت مخور پس خواب ہم حاجت بشیر
آبے مخور یک ساعتے یابی امان از دردہا	ہر گہ کہ خوردی طعم را از گرم شیرین چرب تر
چون تو گنہ داری بسے آبے بدہ مر خلق را	تا چیز گردد آن گنہ از جوئے جنت آب خور
آبے خورانی عام را یابی ثواب از خدا	یک قدح بدہی تشنہ را حوض جنت صد ببر

باب شانزدہم در بیان آداب جامہ پوشیدن

جامہ بپوشی آنچنان کان دیر ماند مر ترا	نے جہد پوشی شہرتے پوش آنچنان باشد ستر

[illegible] در حدیث [illegible] الانوار مروی است کہ در بنی اسرائیل زنے زانیہ بود [illegible] سگے [illegible] افتادہ دید کہ از تشنگی زبان از دہان بر آمدہ [illegible] آب [illegible] کردہ آب [illegible] ۱۲

[illegible] ۱۲

از پلیتہ پیشی جامہ را در دین بیابی راحتے	دستار باشد پیرہن ازار کن زان سنت تو
کمخواب و خز دیباج را باید نپوشی ہیچگہ	ابریشمی چون رشتہ شد زان تو بکن کلی حذر
مختار شد از جامہا اسپید جامہ جان من	تو دور کن از خویشتن ہم زرد و سرخ و معصفر (کسنبی ۱۲)
کم پوش پشم و چرم را مسجد بکن بالائی آن	بر پنبہ سجدہ افضل است نزدیک علما معتبر
دستار بندی ہفت گز شملہ گذاری پس عنق (گردن)	بے شملہ باشد بندشی آن بندش شیطان شمر
شملہ کہ باشد با علم آن شملہ را روشن بدان	بے علم شملہ دان چنان چون خانہ تاریک تر
دیرے بماند پاک ہم کوتہ چو پوشی جامہ را	این لبس شکل صالحان ہم مردم نیکو سیر (پرہیزگاران ۱۲) (خصلت ۱۲)
چون کفش پوشی موزہ ہم باید کہ پوشی زرد و سرخ	چون کفش موزہ شد سیاہ اندوہ بینی بیشتر
ذرہ چو پوشی کفش ہم باید کہ پوشی راست (پا)	چون تو کشی این ہر دو را باید کشی بر عکس تر
ہر گہ بپوشی جامہ نو یک کف پر از آب بکن	دو بارہ سورۂ قدر خوان زان آب کن تو جامہ تر (یعنی پاشیدن ۱۲)

له عن ابی سعید الخدری رضی قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول ازرة المؤمن الی انصاف ساقیه لا جناح علیه فیما بینه وبین الکعبین وما اسفل من ذلک ففی النار قال ذلک ثلث مرات ولا ینظر الله یوم القیمة الی من جر ازاره بطرا رواه ابوداؤد وابن ماجه من المشکوة ۱۲ وقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما اسفل من الکعبین من الازار ففی النار ۱۲

رواه البخاری ۱۲ سه قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا تلبسوا الحریر ولا الدیباج ۱۲ سه قال علیه الصلوة والسلام علیکم بالعمائم فانها سیما الملائکة وارخوها خلف ظهورکم رواه البیهقی ۱۲ من المشکوة ۱۲ سه قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ان الله یحب التیامن فی تنعله وترجله ۱۲

انگشتری زآهن مپوش از مس و نی از زر هم	تو دور کن از خویشتن خاتم چو یابی عین زر
ترک تختم افضل است امرے بنا شد چون ترا	از نقره کن انگشتری حاکم چو گشتی نامور

باب هفدهم در بیان ذکر کردن و خفتن

در ذکر کردن خواب و بیدار گردی ذکر گوے	باید بخسپی با وضو بسیار تو یابے ثمر
کوچه نگردی نیم شب از خانه بیرون در مرو	خفتن چو خواهی شمع کش آوند پوش و بند در
تنها بخسپی خانه کانجا نباشد هیچ کس	آسیب یابی از پری باشد ترا از جان خطر
چون تو ادا کردی عشائی الحال و خوابی بکن	عاصی شوی و رخ سوی شبها بگوئی چون سمر
قیلوله را دان نعمتی هرگز نگیرے ترک آن	راحت بیابی در بدن آسوده گردد مغز سر
مقدور تا باشد ترا هرگز نه خسپی بر زمین	طاعون و با هم از زمین آید برون جان پدر
خوابے کہ بینی جانمن تعبیر پرس از عالمان	نه از کودکان نی دشمنان از زنان اہل کفر

[illegible] نقل من المشکوٰة [illegible] الحمد لله [illegible]

[illegible] والله اعلم بالصواب

تعبیر بکند چون کسی آن خواب فتد هم بران | بد را بگوید چون آن خوب گردد خوب تر

گر بد بگوید خوب را آن خوب بیشک بد بود | خواندم چنین اندر کتب دیدم چنین اندر خبر

منکر مشو از خواب ما مرئی ست از پیغمبران | چون خواب بینی مصطفی تحقیق دان هم معتبر

شیطان بصورت مصطفی قدرت ندارد تا شود | نی همچو کعبه او شود نی همچو شمس نی قمر

یعنی خواب نکنی عبادت کنی ۱۲

جانان نخسپی شب جمعه عاشوره عرفه عید هم | رمضان ز آخر ده شبی بیشک بیابی شب قدر

باب ششم در بیان بیع و شرا

یعنی خرید و فروخت ۱۲

می کن تجارت جانمن این از مکاسب خوب دان | در بز برکت بیشتر اسپان بهائم هم بخر

عمده مخر نیت گران برده فروشی هم مکن | پرهیز کن این هر دو را ملعون نگردی محتکر

کنیز و غلام

در سود غله برده هم هرگز نباشد برکتی | محروم مانی از کفن آن مال بخورد کس دگر

یعنی بی ترکیب ۱۲

ور هر چه بینی ضرر کس هیزم بود یا کاه و گچ | این احتکار است بیشکی مخصوص نی قوت بشر

ک عن ابی قتادة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الرؤیا الصالحة من الله والحلم من الشیطان فاذا رأی احدکم ما یحب فلا یحدث به الا من یحب واذا رأی ما یکره فلیتعوذ بالله من شرها ومن شر الشیطان ولیتفل ثلاثا ولا یحدث بها احدا فانها لن تضره ۱۲ من المشکوة المصابیح ۱۲ عن النبی صلی الله علیه وسلم

ازو قال من رآنی فی المنام فقد رآنی فان الشیطان لا یتمثل فی صورتی ۱۲ متفق علیه

قال علیه الصلوة والسلام من احتکر فهو خاطی ۱۲ مسلم

یعنی احتکار بعد ... در بود آن احتکار است ...

گر غله داری از راع بکنی ازان انبار ما	هرگز مباشی محتکر نزدیک علماء معتبر
چون تو خریدی بنده مفروش او را هیچگه	دائی برادر همتی گرچه بود آن بد بستر
گر تو فروشی یا خری سوگند ناری بر زبان	سوگند چون صابون خوری زیت گرد دتنگ تر
کیلی و وزنی چون خری آری بخانه از دکان	ناکرده کیل و وزن هم مفروش جانان هم مخر
مالک کنیزک چون شوی پاکی رحم از فرق دان	مستی مکن ثقیل هم فی الحال در خلوت مبر
کامل به بینی حیض چون اندر کنارش زود کش	بیعے کنی چون جاریه پاکی رحم دان دوست تر
پرهیز کردن از ربوا خوردن ربوا باشد چنان	کردن زنا با مادران هفتاد کره اے پسر

باب نوزدهم در بیان منع صحبت سلطان و اکابر و اغنیا

درویش شو در کنج نشین طمعے مخواه از هیچکس	قانع شدن ملکی بدان خانه پراز درد گهر
یک سلطان خود شمر دوریا و سلطان یکی	چون تو هوس سلطان کنی باشد ترا خوف و خطر

عه قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ... [illegible]

عه قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ... [illegible]

احسان مروت هیچگه هرگز نخواهی از شهان | چون توانی ده زمین افتاده باشی پیش در

تقلید شغل شان مکن آفت بدان غم دران | راحت به بینی اندکی زحمت عذابی بیشتر

اشغال شه بیشک بدان همچون برای تی جامه | آن کس که پوشد عاریت او را ندانی معتبر

چون تو غنی بینی بده بگریز تو فی الحال ازو | درویش چون آید نظر آور به پیش ما حضر

پرهیز از میر و ملک دان زهر قاتل قرب شان | چون تو نشینی با ملک هر لحظه بینی صد خطر

تعظیم کن درویش را چیزی بده از بهر حق | چون نوح گردد عمر تو ده چند یابی مال و زر

پرسند اچون سخن خدمت بکن پاسخ بده | برو دز تو نشان دین علم تو نگر بهر زر

الطاف سلطان چون کند هرگز مشو مغرور آن | شکر که سلطان خورد بدان زهر دانی نی شکر

زانیشان نیابی راحتی قهری بیارند هر کسی | رافت ملک آفت بدان احسان شان خشم و قهر

چون تو روی مجلس شهان باید نگهداری زبان | سخنی نگوئی پیش شان آئی برون باشی چو کر

[illegible] قال من تواضع لغنی لاجل دنیاه ذهب [illegible]

[illegible] لا یجوز الا [illegible]

نا نخواند و بر شاہان مرد خواند چون حال او	طاعت بکن فرمان شان این نوع را واجب شمر
عدلے کہ بکند بادشاہ بہتر ز سال شصت دان	بکند کسے طاعت دران یا خود عبادت بیشتر
حدے اقامت چون شود اندر زمینے بہر حق	از چہل صبحے دان نکو بارد کہ متواتر مطر (یعنی بارانے کہ پے درپے بارد ۱۲)

باب ستم در بیان حسن خلق و معیشت و مشورت و حقوق ہمسایگان

تو پیشہ کن خلق حسن تا اجر یابی بے عدد	با خلق چندان خلق کن تا تو بگردی مشتہر
نادان چو گوید بد ترا خلقے بکن پاسخ بدہ (جواب ۱۲)	خلقے کند یاری ترا گردند ہر یک دادگر
عقل و معیشت حلم ہم با مردمان نرمش بکن (زندگی ۱۲، نرمی ۱۲)	تا شہد گردی در جہان یابی بعقبے لبس ثمر (یعنی زیادہ بس ۱۲)
نرمی بکن با جملہ کس خلق و مدارا پیشہ کن	تا دوست گردی خلق چون روح در قالب بشر (یعنی روز قیامت ۱۲)
کن مشورت در کارہا کارے مکن بے مشورت	مامور شد در مشورت شاہ رسل آن نامور
چون تو ہمی برہ خوری اوران بدان ہمزاد خود	طعمش خوران طعم خود جامہ بپوشان خوبتر (غلام ۱۲)

۱؎ قال علیہ الصلوٰۃ والسلام من انا مع ... العجلۃ من الشیطان والتانی من الرحمٰن ۱۲
۲؎ قال علیہ الصلوٰۃ والسلام عدل الساعۃ خیر من عبادۃ ستین سنۃ تا ... شصت ۱۲
۳؎ یعنی چون یک حد شرعی تمام کردہ شود بہتر است از چہل روز باران کہ برکت یابد یک حد ... ۱۲
۴؎ قال علیہ الصلوٰۃ والسلام حد فی الارض خیر من ان یمطروا اربعین صباحاً ۱۲

... ای چنانچہ ربیع او بدین دوست دارند ... خلق دوست دارند ۱۲ غلام
۵؎ قال اللہ تعالیٰ وشاورہم فی الامر ۱۲
زاد است و چون تو ان اسلام است ۱۲ ۶؎ طعم بالنعم ... در دل دگر ... ۱۲
یعنی فربہ داشتہا علیم و نہی الادب ۱۲

چو او کند عصیان خطا بگذار از وی صبر کن | آوند گر او بشکند یاوه مگو دیگر بخر
(گناه ۱۲) (بیهوده ۱۲) (ای آوند دیگر ۱۲)

کاری مفرما آنچنان رنجه شود زان کارها | خاصه چو بینی صبائش فرمای کاری ما قدر
(ای کاری که میشود کرد ۱۲)

رنجه مکن همسایه را بسیار احسان کن بر او | ورنه بدوزخ مر ترا باشد عذابی صعب تر
(سخت ۱۲)

رنجه کنی همسایه را حضرت خدا او را دهد | خانه زمین ها ملک تو آمد چنین اندر خبر
(در حدیث شریف ۱۲)

جمله بزرگان اولیاء ایذا تحمل بیشکی | کردند از همسایگان چندانکه ناید در حصر
(از شمار ۱۲)

خدمت بکن تو جمله را مخدوم گردی بیشکی | آنکس که او خدمت کند مخدوم گردد تاج سر

اسپ و بهائم چون خری گاو و ولیده شان بده | آبی نما هم بارها بخورند اندک بیشتر

دانی دهانش بسته گفتن ندانند حال خود | دائم بماند بسته لب شفقت کنی تو بی خبر

باب بیست و یکم در حقوق والدین بر فرزندان

با والدین احسان بکن تا اجر یابی بیعدد | خدمت تو شان فرض بدان در نص هم اندر خبر

قال النبی صلعم [illegible] جاره [illegible] من آذی جاره [illegible] قال علیه السلام [illegible]

[illegible] قال الله تعالی وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه وبالوالدین احسانا [illegible] ۱۲

هرچه که خواهند آن کنی جنت درانی بیشکی | هرگفت خالق مصطفی را یاد کن ای نامور
خدمت بکن هر جمله را مخدوم گردی بیشکی | آنکس که او خدمت کند مخدوم گردد تاج سر
آنکس که عزت[۱] می دهد ابوین را بشنو نکو | دارین عزت هر او را مقبول در جمله بشر

حکایت علقمہ رض صحابی حضرت محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

شنیده بر علقمه در وقت نزع روح او | زحمت گران بند زبان تلخی چو بر وی بیشتر
زن او بیامد بر نبی گفتا که ای شه مرسلان | بر شوهرم نزع گران گشتست عاجز مضطر
فرمود احمد مصطفی هر مرتضی رض وهم بلال رض | سوم سلمان رض فارسی عمار رض چارم در شمر
رفتند شان بر علقمه رض کردند تلقین هر او را | هرگز نه جنبیدش زبان کردند بر احمد خبر
پرسید سید پاک دین ابوین دارد زنده او | گفتند اصحابش چنین مرده یقین او را پدر
زنده است مادر علقمه گشته ضعیف و ناتوان | فرمود سید مرسلان رو ای بلال رض و در تر

[۱] قوله آنکس که عزت میدهد الخ [illegible] حقوق والدین قال الله تعالی [illegible]

[illegible] چنان آمده در [illegible] حقوق والدین [illegible] اللهم [illegible]

بر مادرش از من سلامے گو چنین ای پیرزن ... گر قدرتت داری بیا خوانده ترا خیر البشر

گر او ندارد قدرتے او را بگو نواسے بلال رض ... در خانہ خود تو نشستہ شو آید بتو شافع حشر

رفتہ موذن رض مصطفی بگذارد چون پیغام این ... بر خاستہ شادان شد ضعیف اندر شنیدن این خبر

او گفت سازم جان فدا بر خاکپای مصطفی ... کردہ عصا در دست خود آمد بحضرت نامور

کردہ سلامش مصطفی ہم خواندہ احمد پیش خود ... افعال جملہ علقمہ رض کردہ بیان او سر بسر

گفتا کہ بودہ علقمہ رض صاحب صلوۃ و صوم ہم ... ہم عابد و ہم زاہد و بودہ سخی و معتبر

لیکن ز خدمت ہای من قاصر بدای ختم رسل ... زن خویش را عزت بداد کردی مرا لیس بے قدر

ہرگز نہ کردی گفت من میکرد گفت زن قبول ... راضی نیم روزین سبب ای شافع روز حشر

فرمود سید زود تر ہیزم جمع کن ای بلال رض ... سوزیم نام علقمہ رض کن آتش تعجیل تر

عجبے بکن آن پیرزن گفتا کہ ای شہ مرسلان ... ہر چہ سوزی علقمہ رض دلبند دارم این پسر

فرمود سید گر شوی خوشنود بر فرزند خود
هرگز نسوزانم او را بد نجات اندر حشر

شو تو گواہ ای مصطفیٰ راضی شدم بر علقمہ رض
خوشنود گشتم این زمان گر جور کردی یا جبر

فرمود ختم الانبیا رو زِ شدوا ے صاحب اذان
دریاب حالِ علقمہ برو ے بکن نیکو نظر

چون متقی صاحب اذان آمد بسوئے علقمہ رض
بشنید کلمہ زو ہنوز او بود بیرونِ زدر

گفتے چنین آن علقمہ رض ہستی تو واحد لاشریک
ہست آن محمد بندہ ہم شہ رسولِ راہبر

چون مادرش خوشنود شد بر علقمہ اے جانمن
آنگہ کشادہ شد زبان آسان شدہ تلخی ضرر

آسان شدہ کندن برا و بس جان بحق تسلیم کرد
پس مات ہٰذا الشاب چون آمد رسولِ معتبر

فرمود سید تا در و غسل و کفن بدہند زود
کردند بر و ے چون نماز آوردش اندر قبر

شنوید ای یارانِ من گفتہ چنین آن مصطفیٰ
کارے نیاید طاعتے لا رضا مادر پدر

ای بادشاہِ باکرم ما را این چنین توفیق دہ
بکنیم طاعت بی ریا خدمت کنند مادر پدر

باب بست و دوم در بیان دام ستان و دام دادن قرض میگوید

در دام نافتی جان من تا زنده باشی در جهان — از دام شکند دست و پا از دام بر دو جان و سر

هرگز ندارد کس روا دامی کشیدن جز بجا (گرسنگی ۱۲) — در مخمصه بهر کفن ترویج دختر یا پسر

چون تو دهی دامے بکس باید دهی قرض حسن — خواهش مکن مهلت بده یاوه مگو دیوان مگر

دامی مخواه بهر هوس زان دام افتی در بلا — اینجا کشی اندوه و غم آنجا شوی هم بیوقر (بیهوده ۱۲، بعزت ۱۲)

چون تو بکس دامے دهی نیت بکن نا خواستن — چون اوده هد بستان خوشی ورنه بکن کلی حذر (خوف ۱۲)

از دین اگر یک دانگ را بدهی بدان خویشتن — نزدیک حق باشد نکو از صدقهٔ دینار و زر

صدقه که چون مقبول شد یابی از آن اجر و جزا (قرضه ار ۱۲) — یک حبه گر از حق کسے یابی کشاکش در حشر

از دام دار خویشتن مستان گهے چیز نفع — کشتے ستانی چون گرد غسله مخور بر خصم بر

جمله گروهان آن حکم این جانانِ من نیکو شنو — گاوے ستانی چون گرد تو شیر او هرگز مخور

[illegible]

[illegible]

باب بست و سوم در بیان کلام و سکوت و غیبت و عطسه و سوگند

چون تو روی در مجلسی ساکت نشین خاموش هم — هرگز مگو اول سخن باسخ بده دُرّ و گهر

باشی تو ساکت روز و شب چیزی مگو جز ذکر حق — سخنی که باشد گفتنش نزدیک حق آنرا اجر

سخنی نباشد کاندران غرضی ترا اسلام دین — عرضی معاشی اندرا آنرا تو لا بی معنی شمر

(یعنی سخن چنان گو که از گفتن نزد خدا اجر باشد ۱۲)

غیبت حرام است بلکه گی در گفتنش دوزخ روی — عیبی که در غیبت کنی اینست غیبت ای پسر

(غیبت با امل مغتوح پس است ۱۲)

آنکس که غیبت میکند حسنات وی بر ورد و — مغتاب گویا میخورد مردار لحمی از بشر

غیبت مکن در هیچگه بگریز از غیبت کنان — از جملگی عصیان گناه غیبت بدانی زشت تر

تمام را دان دوزخی بوئی نیاید از جنان — هر چند طاعت میکند دان طاعتش جمله بدر (نا چیز ۱۲)

دانی موکل بر زبان جمله بلا آفات هم — جرم زبان گر اندک است هم جرم آن دان بیشتر (گناه ۱۲)

کفری از و شرکی از و قدفی و بهتان هم — هرگز ندیدم در جهان جز خاموشان کس خوب تر (ای جسم ۱۲ / هیلا گری ۱۲)

قال علیه الصلوة والسلام المسلم من سلم المسلمون من لسانه ویده ... ولا یغتب بعضکم بعضا أیحب أحدکم أن یأکل لحم أخیه میتا ... [illegible]

قال علیه السلام ... [illegible]

... روایت ابی ... [illegible]

تو ... فے تلو در ہیچگہ گر شود گناہان می شوند ‌‌ — سود نے ندارد مر ترا داخل العصیان و دنز

کذبی تلوی ہیچگہ لعنت خدا بر کاذبان ‌‌ — کاذب نباشد سرخ رو او را نیار د کس نظر

قذفے مگو مملوک را مقذوف چون شد بری ‌‌ — حدی خوری ہیچگہ گشتی سیاہ رو در حشر

چون قذف گفتن مر ترا بر بندگان عادت شود ‌‌ — مردود گردی شہادت در سراجی کن نظر

سوگند ہم غیر از خدا ہرگز نیاری بر زبان ‌‌ — بزگار گردی دوزخی این شرک باشد خفیہ تر

ہرگز مخور سوگند تو گرچہ خوری از صدق دل ‌‌ — حلاف در دوزخ بدان در خشم حق او را شمر

قول ... نہی او را سلامی زود کن ‌‌ — یابی جزا ہیچ و عدہ ہرگز نیاید در حصر

چون تو سلامی کنی گر مسلم است رد کن نکو ‌‌ — او را چو بینی کافر است گو مثل آن نی بیشتر

سلطان سلامے بر حشم و لا کند بر بندگان ‌‌ — بر ... کند ... خویش را ہم اغنیا بر مفتقر

تنہا کہ باشد مردمے خدمت کند مر جمع را ‌‌ — راکب کند بر ... پیلے بینا کند بر بے بصر

چون عطسه بزند مرد مے تحمید گوید متصل — گو یرحمک در حال تو فرض کفایت می شمر

سبقت کنی گر تو بر و تحمید گوئی پیش ازان — در گوش و دندان هم شکم دردی نه بینی ای پسر

باب بست و چهارم در خشم و تکبر و حسد و عجب و عیوب و غیرت گوید

حاسد نیابد نیکوئی هرگز نیاساید گہے — بخورد حسد طاعات را چون هیزم تر و در ر

بگذار کبر و عجب و هم شو خاک پای هم گنان — مانند زخ مثل تے خود بین که باشد کینه ور

چون تو بگوئی عیب کس صد عیب آید پیش تو — مکر و عذر هم مکن تا تو نیفتی در سقر

هرگز مکن استیزه را گرچه بود حق سوئے تو — با حور ننشینی در جنان کشکے بیابی در صدر

کبر ہمی مکن با هیچ کس دان جمله را بهتر ز خود — چون کبر کنی با کسی باشی ز گبران بد بتر

کبر است کار ابلیس را باید تو افعی پیشه کن — تا حق به بردارد ترا اندر میان بحر و بر

چون پیر و کودک مر ترا آید نظر تعظیم کن — کودک بدانی بیگنه وز پیر طاعت بیشتر

۲ یعنی جواب عطس یرحمک الله گفتن فرض کفایت است اگر دیگری باشد ۱۲ ۳
قال النبی صلعم من سبق العاطس بالحمد امن من الشوص واللوص والعلوص ۱۲ انا قال یه
بحاطس آمن من وجع الضرس ووجع الاذان ووجع البطن ۱۲ بستان الجالسات ۴
۵ قال صلی الله علیه وسلم ایاکم والحسد فان الحسد یاکل الحسنات کما تاکل النار

۱ وسلم لا یدخل الجنة من کان فی قلبه مثقال حبة من خردل من کبر ۱۲ عن ابن مسعود رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
۲ قال الله تعالی الا ابلیس ابی واستکبر وکان من الکافرین ۱۲ مجوس ۱۲ فادا یجعل ... الله تعالی ۱۲

مؤمن ندارد کینه اندر درون جان خود | شب چون بخسپد جان من کینه بشوید از جگر

هر با ثمر بلند کسی گشته نگون سوی زمین | خدمت کند هم پشت خم چون بگذرد تحت الشجر

بی‌ثمر شده بر آسمان کرده تواضع خلق هم | قارون شده زیر زمین چون کرد بخل و کبر سر

چون تو شجر بینی نگون راکع شده سوی زمین | آری همون گردد چنان شاخی که باشد میوه دار

باب بست و پنجم در بیان اخلاص و ریا و عبادت جز آن گوید

صوم و صلوٰة و صدقه هم بهر خدا خالص کنی | نی بهر جنت حور نی بهر خلاصی از سقر

از بهر دنیا یا عمل بهر جزا عقبی کنی | مزدور باشی بیشکی کامل نیابی این اجر

حق را بیابی آن گهی کاری کنی از بهر او | مخلص چه گشتی جان من بینی خدا از چشم سر

خاصان دارد کارها در کارها اخلاص کن | کفری بدان سمعه و ریا نی از مرائی کس بتر

چون ذکر گوید پاسبان از راندن دزد را | بزگار گردد ذکر گو باشد منافق بی خبر

[illegible]

[illegible]

دنیا چو خواہی از خدا از بہر آن طاعت کنی | دنیا بیابی بیشکے مانی ز جنت دور تر
چپ و راست بیند بندہ چون در نماز خویشتن | گوید خدا ے بنگرے از من مگر او خوب تر
دل را چو بینی با خدا در کارہا راہِ خدا | مقدار کارِ آنچنان تا اجر یابی پُر گہر
در تو بخواہی از خدا حور و قصر در جنان | صد حور بینی بیشکے حق را بیابی ای پسر

باب بست و ششم در توکل و رضا و خوف و رجا میگوید

چون تو کنی بر حق توکل ہم رضا در کارہا | بیشک ولی گردی یقین در سلک خاصان معتبر
جملہ سپردم کارہا در حضرت اے پادشاہ | گو این سخن در روز و شب تر بس از خدا کس دگر
خوفِ خدا باید چنان جز من نگوئی کس دوزخے | امید باید اینچنین باشم بجنت در صدر
مسلم بباید در میان خوف و رجا ہر دو طرف | خوفش بباید اندکے امید باید بیشتر
ابلیس شش لک سال گر میکرد طاعت راندہ شد | بو بکر بد در پیش بت کروند روے صد نظر

لے قال اللہ تعالیٰ من کان یرید حرث الدنیا نؤتہ منہا وما لہ فی الآخرۃ من خلاق ۱۲ سعم
ع بگوید اللہ مرا بنده ای بگیر که ای بندہ من که در مرا گذاشته دیگری را میبینی شاید او از من بہتر است ۱۲
سے قال تعالیٰ ومن یتوکل علی اللہ فہو حسبہ ان اللہ بالغ امرہ قد جعل اللہ لکل شیء قدرا ۱۲
عن عمرو بن العاص قال قال رسول اللہ صلعم ان قلب ابن آدم بکل واد شعبۃ فمن اتبع قلبہ الشعب کلہا [illegible]

ہے قال اللہ تعالیٰ من یتوکل علی اللہ [illegible]
عن عمر بن الخطاب رضہ قال سمعت رسول اللہ صلعم یقول لو انکم تتوکلون علی اللہ حق توکلہ لرزقکم کما یرزق الطیر تغدو خماصا وتروح بطانا رواہ الترمذی وابن ماجہ ۱۲
قال اللہ تعالیٰ وافوض امری الی اللہ ان اللہ بصیر بالعباد ۱۲
۵ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الایمان بین الخوف والرجاء ۱۲

دل زنداری ملتفت تا زنده از بهر نان — روزی رساند بی منن دارد خزائن گنج را

بخشش ندانی از کسی جز از خدای ذوالمنن — چون مر ترا بخشد کسی جن و ملایک یا بشر

خالق همین گوید ترا اندر بلائی ده رضا — ور نه برو زیر سما خالق طلب جز من دگر

تکیه مکن بر کار خود عجبی بطاعت هم مکن — بلعم دهم برصیصیا گشتند ملعون خاک سر

باب بست و هفتم در بیان صبر و شکر میگوید

فرحت بخواهی دائما همدم بسازی صبر را — هرگز ندیدم در جهان جز صبر چیزی خوب تر

صبری بکن در کارها از صبر یابی صد فرح — ظالم چو دیدی خصم را صبری بکن یابی ظفر

امید کس در دل مکن امید کن بر خالقی — کو رزق بدهد وحش را طیر و بهائم هم بشر

ظالم چو ظلمی میکند صبری بکن با کس مگو — از کس نخواهی داد خود دادت دهد تا داد گر

دانی نصف ایمان صبر را هم شکر را نصفی دگر — محکم بکن این هر دو را مومن بگردی ای پسر

ح۱ بلعم نام مردی بود که در عهد حضرت موسی علیه السلام بود ۱۲ ح۲ یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون ان الله مع الصابرین ۱۲

ح۳ الایمان نصفان نصف صبر و نصف شکر ۱۲

موجود دارد نعمتے قیدش بکن در شکر حق | زاید بران خواهی اگر شکر بگو اے نامور
(لئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید ۱۲)

گرچہ مراتب بیعدد دارد غنی شاکر ولے | او کے رسد با صابران کو صبر بکند در فقر

شاکر سلیمان گرچہ بد اندر غنا ہم سلطنت | او کے رسد با مصطفےٰ کردہ بدرویشی صبر (اقتباس ۱۲)

باب بست ہشتم در بیان توبہ و زہد میگوید

توبہ بگو امروز تو ہرگز بگو فردا کنم | شاید بمیری صبحدم فردا نیابی ای پسر

توبہ کنی از صدق دل فیما مضیٰ آری ندم (پشیمانی ۱۲) | چون یاد آری آن گنہ گردد خراب و منکسر

زہدے بکن دستے فرن در مال دنیا جان من (آنکہ گذشتہ ۱۲) | ہر ذرہ را با تو بود فردا حساب و ہم حصر (روز قیامت ۱۲)

گر باز مانی از گنہ دان گرچہ باشد ذرہ (عہ اعراض از دنیا کن ۱۲) | نزدیک حق آن بہتر است از طاعت جن و بشر

گر بندہ باصدق دل توبہ کند از معصیت | بر شے نماند ذرہ زان کردہا در شے اثر (یغفر الذنوب ۱۲)

در بند دنیا چون شوی طلبش کنی از ہر یکے | محروم مانی از خدا مبعوض گردی منحسر

[illegible] یا ایہا الذین آمنوا توبوا الی اللہ توبۃ نصوحا [illegible] ایہا المؤمنون لعلکم تفلحون ۱۲ [illegible]

[illegible]

عصیان بدانی دوستی کردن بدنیا هم خطا | دشمن خدادان آن کسے مولع که باشد مال و زر

زانکه حریص مال و زر باشد ۱۲

فارغ شدی از سیم و زر رستی ز شیطان نستراو | زاهد ز شیطان ایمن است و سواس نے بر دی گذر

اموال دنیا چون کسے جمعے کند دانی سگے | گو هم شکم پر میکند دان زر بدان سنگ و مدر

درویش خواهد مال و زر او را مدان درویش تو | هست او مناد رود در دین دیوے بدا صورت بشر

چون هست دنیا بیوفا در بند او بودن خطا | در جمع او دان صد عنا در دین نه سودے بلضرر

باب بست و نهم در بیان بخل و سخا و ایثار و امساک گوید

گر دور داری خویش را از بخل و از امساک هم | رشته شوی یابی چنان شیخی چو شاهان در صدر

ایثار را هم پیشه کن چیزے نخواهی از کسے | محظور دانی خواستن دادن لطیف و خوبتر

بخشش قسمے — حرام

صد چند کس از صوفیان بودند عمرے در سفر | گشتند تشنه هر یکے بود آب کے بر یک نفر

قاف برائے تعبیر تقلیل آمده یعنی آب قلیل ۱۲

او داد او را آب و مردند تشنه جملگے | آن آب مانده هم چنین آنجا نمانده کس دگر

آن اب خورد آن یک نفر ای نمانده کس دگر

له قوله تعالیٰ ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون ۱۲ — دیگرے بنده مردمان را ۱۲ — السخی حبیب الله ولو کان فاسقا [illegible] قال رسول الله صلی الله علیه وسلم — السخی قریب من الله قریب من الجنة قریب من الناس بعید من النار

البخیل بعید من الله بعید من الجنة بعید من الناس قریب من النار — بخیل [illegible] تصدق کردن چیز بائے خدا تعالیٰ [illegible] ۱۲ — [illegible] در سبیل الله دادن ۱۲

هم صدر و مسند منزلت محراب و محفل جایگاه | ایثار کن بر دیگری گردی تو شخصی معتبر

دشمن خدا شخصی بدان کو پیشه سازد بخل را | محبوب حق دان آن کسی ایثار بکند سیم و زر

هرگز منه مال فردا ز بهر روز نیستی | آن روز چون آید ترا آن مال گردد مستتر

از بهر دختر یا پسر مالی مکن زیر زمین | حاجت چو افتد شان گهی هرگز نگوید کس خبر

هم بر خدا بسپار شان میری نماند دل گهی | از کار شان بیغم شوی اندیشه را از دل ببر

این مال باشد مار تو آن مار دان زنار تو | زنار فردا نار تو این نار بر زنار بر

باب سی ام در تواضع و خلق حسن و نفع رسانیدن خلق را

با خلق ورزش کن نکو تا دوست گردی جمله را | با نغز مردان خلق کن با زشت خویان بیشتر

آنکس تواضع میکند با او بکن صد چند آن | ور کس تکبر میکند صدمه بدان با او کبر

چون تو نخواهی با کسی بودن بیک جا مدتی | گر روز را گوید شب است بنمای پروین هم قمر

لہ کما قال اللہ تعالیٰ لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون ۱۲ سورۂ آل عمران
واخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین ۱۲ سورۂ شعرا قال علیہ الصلوٰۃ

والسلام تواضعوا مع المتواضعین صدقۃ وتکبروا مع المتکبرین فان التکبر
مع المتکبرین صدقۃ ۱۲ لباب الاخبار ۱۲ اللہم اغفر لکاتبہ

گرم دمی منکر شود با تو ستیزه دهر دمی — گوید حمار اسپ گر تازی ست میگوید حمر

رنجه مشو اندوه مکن خلقی چو گوید بد ترا — مخلوق بد با بر خدا گفتند ناید در حصر (در شمار)

از مدح کس خوش دل مشو اندوه ز دشنامی مکن — از مدح کس نی نفع تو نی هجو کس بکند ضرر

سخنی چو گوئی بلکسی بر قدر عقل او بگو — عالم چو بینی سامع است با او بگو هم در و گهر

چون تو بدانی جاهل است فهمی ندارد از سخن — سخنی بگو هم آنچنان در وی کند قدری اثر

لطفی و نرمی کن سخن قصد خریدن چون کنی — باید فروشی هم چنین تا سود بینی زان تجر

نفعی رسان مر خلق را در بند نفع خود مشو — می کن چنین تا زنده بیشک شوی خیر البشر

هرگز ندیدم در کتب نشنیده ام از عالمی — نی چون جزای نافعان باشد جزای کس دگر

تا نی بده درویش را رسته شوی هر دو جهان — نظری کنی چون بر گدا بر تو کند حق صد نظر

در روز و شب سی شصت و صد بار نظر چون حق کند — دل تو کجا باشی رود بالی به بین ای ابه

ثم قال علیه الصلوة والسلام خیر الناس من ینفع الناس ۱۲

قال الله تعالی واما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض ۱۲

رنجے بکن در دے بکش راحت رسان مر خلق را | این کار دارا جر ما زین نیست کاری خوبتر
سو سنگ زیرین آسیا رنجے بکش نفعی رسان | ورنہ چو خیرہ مسخرہ نالے طلب از در بدر
خوش وقت آن مرغے کہ او افتد بدام مردمے | او را فروشد نان خرد بدہد بزن دختر پسیر
سائل چو آید پیش در از تو نخواہد نانکے | منّعے کنی چون نان از و یا خود کنی او را نہر
گوید خدا نان خواستم ما را ندادے لقمۂ | زور چو رانی سائلے گوید مرا راندے زدر
چون تو برانی سائلے زو باز داری لقمۂ | یابی عذابے زین گنہ سالی ہزاری در سقر
چون پیشہ کنی نان دہی در بہشت یابی منزلت | خلعت بگیری از خدا تاجے نہی بر فرق سر
سائل چو آید ہدیہ دان از حق تعالیٰ بر درت | صد چند کن تعظیم آن آدر بہ بخشے ما قدر
اینام را پرور لبے نانے بدہ ہم جامہ را | ہر لحظہ کن شفقت بر او تا یاد ناید نان پدر
خدمت کند چون مردمے باشد چو خادم پیش تو | باید نوازی مہربان او را بدان نور البصر

(margin glosses: آنچہ قدرت داری ۱۲ — جمع یتیم ۱۲)

له قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] قال الله [illegible] فی الجنة والجوار الذی [illegible]

حدیث طویل در مشکوٰة شریف در باب ثواب [illegible] مصنف ۱۲

[illegible] مصنف [illegible] چون نان [illegible] آنجا باید دید [illegible] ۱۲

گر بیک نان پیش آ وسند تو لقمه لقمه بخش کن	یا بی فضیلت بیشتر آن هر دو را تنها مخور
این حکمها بر اغنیا است نے بر فقیر و گرسنه	او خود بخود محتاج نان نانے کجا بدهد دگر

باب سی و یکم در بیان حلم و غضب میگوید

حلمی بکن با جملگی محبوب گردی نزد کسے	هرگز نباشد نزد حق از حلم چیزے خوبتر
جاهل چو گوید بد ترا حلمے بکن چیزی مگو	خلقے ترا ناصر شود بکند یاری یک دگر
مردم چو خوانند علمها عالم شوند اندر جهان	حلمے نباشد چون درو شجرے بدانی بی ثمر
خشمے مکن بر هیچکس غاضب بدان مغضوب حق	چون بر تو بکند کس غضب سخنی مگو می کن صبر
عفوی بکن بر مردمان خشمیکه داری خور فرو	تا هیچکس نزدیک حق چون تو نباشد دوست تر
خشمے بیاید چون ترا کوهے نماید نزد تو	آن خشم چون خوردے فرو یابی مزه شهد و شکر
دان اهل جنت آن کسی ور دے چو بینی این صفت	ناگه کند خشمی بکش هم باز آید زود تر

قوله تعالى فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك فاعف عنهم ۱۲ وقال الله تعالى والكاظمين الغيظ والعافين عن الناس والله يحب المحسنين ۱۲ عن ابي هريرة رض قال الرسول الله صلى الله عليه وسلم ليس الشديد

بالصرعة انما الشديد الذي يملك نفسه عند الغضب ۱۲ من المشكوة الشريف قوله تعالى واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما ... وامر بالعرف واعرض عن الجاهلين . والعفو اذا صفحوا ۱۲ ۱۲ ۱۲

چون علم کس را داد حق با حلم شد آن منتظم ‌ ‌ ‌ چون او نباشد بیغمے اندر جهان مردے دگر

خشمے که آید مر ترا استاده باشی می نشین ‌ ‌ ‌ در نشسته باشی خسپ تو الا آب سرد تر

یکے آب سرد نوش کن تا غصه در دل نشیند ۱۲

خشمے که یکبی روز را تا شب نباشی همچنان ‌ ‌ ‌ خوشنود کن مغضوب را یابی خبر از پے مستبشر

ختم کرده شده ۱۲ ه

مایکه خصمی بد بود کشتن همیں خواهد ترا ‌ ‌ ‌ حلمے مکن گر دد زیان می کن خوابش سخت تر

باب سی و دوم در بیان امر از معروف و نهی از منکر گوید

شد امر معروف فرض هم شد نهی از منکر همی ‌ ‌ ‌ بر جمله مومن مسلمان پیر و جوان هم بنده حر

تذکیر را چون بشنوی از گوش دل نیکو شنو ‌ ‌ ‌ زهشتے بگوید یا حسن خذ ما صفا دع ما کدر

پندے چو گوید عالمی آن را العبد غرت شنو ‌ ‌ ‌ در فسق او نظرے مکن در علم او مے کن نظر

از امر کردن یا منع چون کس عداوت میکند ‌ ‌ ‌ بگذار امر و منع هم از وے بکن کلی حذر

پندے چو خواهی تا دهی اول بدم خویش را ‌ ‌ ‌ پس پند ده مر اهل را منکوحه دختر یا پسر

له حدیث العلم والحلم بالتعلم والحلم بالتحلم والطبائع العلم السکینة و علم حسن ابی سعید الخدری عن رسول الله صلی الله علیه وسلم من رأی منکم منکرا فلیغیره بیده فان لم یستطع فبلسانه فان لم یستطع فبقلبه وذلک اضعف الایمان رواه مسلم و مشکوٰة ۱۲ شک تذکیر پند دادن و بلیغ در پند دادن

ش لمی زدقی امیرخود را اور کہ فی کر فان الذکری تنفع المؤمنین یعنی پند بدی پس بدرستیکہ پند دادن نفع تام مومنان را ست ۱۲ لے یعنی نشاں نعمت اگر ترا پر کیدین بدہ گرد آنچه تو مست باشد بند شو ۱۲ علم که النظر میزانست قال ملا علی قاری

الجزو الثانی ۱۲

سرگین گلابہ منع شد کہہ گل بکن دیوار را | سرگین گلابہ چون کنی گردد ملائک منتفر (گریزنده ۱۲)

(ہندی اوپلے گوینده ۱۲)

یا چکٹ مپز تو دیگ نان گرچہ شود خاکستری | گوید بخس آن خاک را یوسف امام معتبر

از شہر بعضے مردمان بکنند عصیان ہم گنہ | مانع نگردد دیگران گیرد بلاشان عام تر

ترک کنی معروف را نے نہی از منکر کنی (تارک شوی ۱۲) | افتی تو ہم اندر بلا خود را یکے زایشان شمر

باب سی وسوم در بیان سماع ورقص وسرود میگوید

دان نعمتے صوت حسن ہم بخشش از حضرت خدا | تو زینوا الحاکم برخوان حدیث مشتہر

آواز خوش جان بشنود قولش رسد عاشق شود | خواہد نخستین جائے خود قصد کند سوئے زبر

(بالا طرف معشوق ۱۲)

روزی کند کاید برون قالب بگیرد دامنش | این نوع را تو رقص خوان تا کے ترا باشد خبر

سے خدادانی سماع محروم زین نعمت لبسی | مردان بدانند قیمتش نامرد کے داند قدر

اور سماع باشد روا آنکس کہ میرد نفس او | جانے بود زندہ درو ورنہ ترا بہتر حذر

ل یعنی فاک پاک نزدیک امام ابو یوسف گردد امام اعظم و محمد رحمہ اللہ عليهما ۱۲

ع یعنی فی لفظ قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم زینوا القرآن باصواتکم فان الصوت الحسن یزید فی القرآن حسنا ۱۲

ع یعنی بجرد شنیدن آواز خوش جان بسوے معشوق حقیقی واصل شدن میخواہد ۱۲

ل یعنی علما دین بسیار اختلاف کرده اند ۱۲

چون بشنوی صوت حسن تحمید گو بر حال خود | مجذوب چون گردی ازو پیدا شود حال دگر

جذب شیده

تا مر ترا قوت بود قصه مکن ای جان من | منکر مشو این ال لدان تهلیل و قال و بلبشر

مطلق بدان حرمت غنا مشنو ملاهی هیچگه | طنبور بربط چنگ نی جمله حرام ست در خبر

قال النبی صلعم ... ربا الذ ... ۱۲ منہ

در طبل هم حرمت بدان لا که طبلی غازیان | دف هم مزن هیچ جا جز در عروسی ای پسر

دانی غنا افسون زنان از سر هوا چون بشنوی | بیشک تعیش دیدبا بربندزین کلی نظر

اندر سماع چون بشنوی کس نعره هایی میزند | هرگز مشو مغرور زان شاید که باشد از مکر

باب سی چهارم در بیان لاغ بازی و نرد شطرنج گوید

بازی حرام ست جملگی جز لاغ بازی اهل خود | آنکس که بازی میکند او را بدان چون گاو خر

در نرد یا شطرنج کس دستی ببازی میکند | در لحم خوکان خون ایشان گوی کند او دست تر

در نرد یا شطرنج چون بیند کسی نظری کند | در شرمگاه و مادران آنکس کند گوی نظر

[illegible]

[illegible]

حضرت خضر بر مصلی سی صد نظر روزی کند
شطرنج بازی شافعی لاباس گوید آن زمان
چون کس سلامی میدهد گوید علیک اورا ازان
تعلیم غزوی کافران باشد همین اصلی غرض
گر شی چو باشد درمیان محظور مطلق آزمان
ممنوع ۱۲
بازی کبوتر هم مکن مردود گردی در شرع
اسپی دوانی یا شتر تیری فرستی یا دوی
شرط اگر هر دو طرف بیشک حرام است جان من
هر که کبوتر بازی تر بیابی خر سی تاج سر
شکره پرانی دائما از بهر صید هر زمان

شطرنج بازان بین نظر محروم دانی ای پسر
گردی نباشد درمیان فحشی نه گویند یکدگر
نی فوت وقتی زو شود باشد ازان نی مفتخر
وز بهر دفعه ناخوشی یک ساعت ای نامور
در لهو بازی هر دمان بینی بکن شان صد زجر
چون تو برآئی آن زمان ملعون شوی هم خاک سر
دانی روا این چیزها گردی درین جاها شمر
دانی حلال از یک طرف آید میان ثالث لقر
از خود مکن هر دو جدا تا دیو ناید خانه در
این هر دو جهی پاکدان مکن شکار ای شه پسر

ـــــ

[illegible]

بقول امر بهما الا فران سینک فکذا دان یعنی لدی لک ان کان البدل من الجانبین لا یجوز الا ان یکون بینهما ثالث و غیر ذلک ... ۱۲ ۱۲ ۱۲ ۱۲ ۱۲ ۱۲ ۱۲

هاسگ یکن بازی گہے ناقص شود اعمال تو
جز سگ کہ باشد پاسبان یا صید گیر داز قہر

در سوئے صیدے تیر را چون تو فرستی یا سگے
شکرہ پرانی سوئے آن گو تسمیہ تعجیل تر

باشد سگی آموختہ از صید چیزے کم خورد
ہم شکرہ باید آنچنان خوانی دوان آید بسر

گیرند ایشان صید را با جرح میرد صید بان
ذبح نہ حاجت اندران مذبوح دان طیب شمر

گر زندہ یابی ذبح کن در میرود دنبال رو
باید نشستنی از طلب گر مردہ یابی خوش بخور

در سگ چو بزنی صید را جرحے کشد مردار دان
در آب افتد بام ہم آن صید را ہرگز مخور

در آتشے شوزد و در امر دار دانی بیشکے
روشن بکردم پیش تو این مسئلہ شمس و قمر

باب سی و پنجم در بیان ذبح کردن و خوردن جانوران

بسمل چو خواہی تا کنی گو تسمیہ ذبحے بکن
اگر ترک گیری عامدا مردار شد زان کن حذر

ذابح چو باشد مسلمے مردے بود خواہی زنے
یا کودکے عاقل بود کو ذبح داند ہم بخور

[illegible]

[illegible]

در ذبح ببری چار رگ حلقوم و سه رگ هم مری — زین جمله گر بری سه رگ حلقوم باشد یا دگر

مذبوح باشد بیشکے آن را بخور از جان و دل — گردی [صیغه مخاطب ۱۲] فرامش تسمیه پاکش بدان فوراً بخور

اهل کتاب و صابیان و ز اهل قبله هر که هست — مذبوح شان باشد روا طیب بدان هم خوبتر

بسمل کنی از بهر بیت یا در عمارت چاه و جوی — وقتیکه آید نو عروس آید کسی خواه از سفر

یا رحمتے نیکو بود یا بهر زرع و باغ رز — آباد کنی موضعے یا میر آید در شهر

مکروه باشد این ذبح کس را نشاید تو خورد [یعنی انگور ۱۲] — جز اهل سجن و بندیان آنکس که باشد مفتقر

غیر این خلق بر هیچکس نرسد که بخورد لحم آن — مردار دان مذبوح رافضی چو کافرے شمر

چنگل که دارد طائرے اشکب بهائم هم مخور — دان نیش و چنگل هر دو را باشد سلاح ای نامور

هم گرگ و هم طاوس خور کرده است حرمت مصطفیٰ — آهو بخور خرگوش هم گاوان دشتی گورخر

لحم حمار و لحم هم مشکوک دان اندر شرع — لحم فرس محظور شد نزدیک نعمان معتبر

[illegible]

مکروه دان جلاله را قلیے بکن علفے بده | سه روز بس ماکیان یک هفته بیش و ده بقر
چون مخام یابی گوشتے آنرا مخور بریان بکن | آتش برائے طبخ دان شرط است ایجان پدر
باخه مخور خرچنگ هم وز جنس این هاکن حذر | طانی مخور جبینکه هرچه نکه باشد ملخ خور
ماهی ملخ این هر دو را فی بحکم تجیل خور | آمد لبنت مصطفیٰ خوردی سپرز هم جگر
لیکن شکمبه جملگی باره و دگان اے جانمن | هیچ از نبی و مرسلان عامل نبوده ای پسر
غدود مراره بول دان فرج و ذکر بافاها | مکروه شد این شش بدان مخطور خون منفجر
چون نرم یابی استخوان مینا بمصمص کن بسے | باریک کوب و پس بخور وقتیکه بینی سخت تر

باب سی و ششم در بیان ماهها و روزها و خاصیت سعد و نحس

سه بار می خوان فاتحه با تسمیه ناغه مکن | هر گه که آید ماه نوے ماه تو اندر نظر
انا فتحنا غره خوان ناغه مکن در خواندنش | ناید بلائی پیش تو یابی همه فتح و ظفر

در آب مرده باشد ۱۲ ناخن گیجو ۱۲ چینو عی بجزیره ۱۲ ماهی کلبیبر گی ... جمیگا که در عرفی در میان دو دو ... گویند و عل در ورت زن اختلاف است بعضی قائل بحرایت اند و بعضے بکراهت ... چون آن از قسم نجی است

چنانچه در کتب طب مسطور است و بسیار سبی است و آن بدل ماهی ها افضل است ... سبعی ... رسول الله صلعم لنا الجنبا والدمان الجراد و السمک والطحال والکبد ... سعود ... و بیچ ... و سحل ... ورده است ...

ماہِ محرم زر بین اندر صفر بین آئینہ — اول ربیع آب روان آخر غنم اے مہ نگر

اوّل جمادی نقرہ بین پیر نگر در آخرین — ماہِ رجب مصحف بین شعبان گیاہ سبز تر

شمشیر در رمضان نگر شوال جامہ سبز بین — ذیقعد بینی کودکے ذالحجہ دختر خوب تر

از سال اول روز را روزہ بداری جان من — در روز آخر سال ہم نیت بکن یابی اجر

اوّل خمیس از رجب نیت بکن تو روزہ را — می کن نمازی تا عشا افطار انگہ اے پسر

چون تو گذاری اینچنین ستہ شوی در دو جہان — رضوان کند خدمت ترا قصری بیابی از گہر

نصفے رجب طعمی بکن امساک ہم میخوان دعا — الحاج کن در خواندنش یابی اجابت زود تر

غسلے بکن اوّل رجب ہم درمیان و آخرش — تا پاک گردی از گنہ اکنون شوی او و زسر

رمضان بخوان قرآن پسے شعبان بخوان صلوات را — اندر رجب غفران طلب شب در زایجان پدر

چون شب برات آید بکن دہ چیز را از جان و دل — غسلے بکن سرمہ ہم بیدار باشی تا فجر

[illegible]

[illegible]

پس نخست ایمان خود دومی برائے وسع تو | پس سوم برائے عمر هم منجوان بسانی و ریز تر

در رخت خانه دست آدند ما جنبان لیسے | می کن زیارت مردگان دعائے شنوای ناموس

می کن نماز از بهر حق بر خوان دعا از صدق دل | غفران بخواهی بهر خود و بهر مادر هم پدر

عیدین تو غسلے بکن خوشبو بکن هم جامه تن | در فطر چون آئی برون سیری تو با خرما بخور

عرفه چو آید جان من هم حج خوانی انبیاء | یابی ثواب عمر در حج بار می وستی و هم نحر

سورة انبیاء ۱۲ — کنا گم در روز نیته ۱۲ — سوره حج ۱۲

وجهی نباشد گر ترا قربان کنی کوثر بخوان | در عشره ذالحجه بخوان شب روز سوره والفجر

صوم و صلوٰة دکن دعا هم سرمه صلح و توسعه | غسلے بکن اصلاح هم بر عالمان چیزی ببر

چیزی بده ایتام را احسام پرس از رحمتے | در روز عاشوره بکن هردو که گفتم اے پسر

اندر صفر بیرون مرد جنگے مکن با هیچکس | کاین ماه دارد شومئے مدغم در و رنج و خطر

در چار شنبه آخرین غسلی بکن جامه بشو | در خانه شین راحت بکن با اہل خود نعمت بخور

له یعنی سوره یٰسین ۱۲ [illegible] ... صلی اللہ علیہ ... [illegible]

[illegible] ... رسول اللہ صلعم ... [illegible]

اول جمادی بیست هفت هم بست دو از آخرش
نیز از رجب دان بیست دو هم بیست سه شعبان

رمضان چهارم ماه شد شوال را هفتم بگو
ذی القعد هفتم بست دان ذالحجه هشتم ای پسر

در غره ثالث پنج هم بست و پنجم شانزده
کارے مکن جائے مرو خالی نباشد از خطر

در سوم هشتم سیزدهم هژدهم باب ست و سه
هم بست هشتم جان من کارے مکن قاصد سفر

باب سی و هفتم در بیان پیری و جوانی میگوید

چون در چهل عمرت رسد کامل نشینی یک دمی
بگذار عصیان هم گنه طاعت عبادت بیشتر

گر تو نباشی اینچنین بر عکس بکنی کارها
طاعات کم عصیان بسے شو ساخته بهر سقر

غالب حیات آدمی از شصت تا هفتاد دان
گردی نیازی ثلث کم ثلثے زیستی بیخبر

ثلثے که مانده آخرین درد است بدان آفت بلا
که با دگیر دست پا صد بار روزے درد سر

صحت نیابی یک نفس در درد و بلا در زمان
شبها نیاید خواب خوش فریاد بکنی تا سحر

[illegible]

[illegible]

روزِ زحل ماہی بزن بہرِ شکارے زبرون | آہو بیابانی گرگ ہم افتد شکارے بیشتر

شنبہ ۱۲

مے کن عمارت ورا حد باشد مبارک مر ترا | باغ و زراعت رو دہم چاہے وجوئی کن حفر

یکشنبہ ۱۲

عزم سفرداری اگر خواہی روی بر دستان | مختار شد جانان من از روزہا روز قمر

دوشنبہ ۱۲

فصد و حجامت چون کنی روز سہ شنبہ کن لبے | مریخ راخون ریزدان ساعات او میمون شمر

چون تو بخواہی دارو‌ئے بخوری برائے نرحمتے | از بہر آن مختار شد روز عطارد ای پسر

چہارشنبہ ۱۲

چون مر ترا کارے بود سلطان بینی یا ملک | تا حاجت گردد رواپس مشتری دارد اثر

پنجشنبہ ۱۲

روز جمعہ تزویج کن ہم با زنان کن خلوتے | یابی جزا از حد برون حضرت خدا بدہد پسر

روز زحل مریخ راہم گر تو بپوشی جامہ نو | یا قطع بکنی ہم بری آید مصیبت بیشتر

در سال بینی بیشکے اثنا عشر روز نحس | غافل مشو زان روزہا از جملہ کارے کن حذر

ماہِ محرم یازدہم از صفر دہم بدان | از شہر اول چارے ہم از دہ آخر شمر

یعنی در شنبہ [illegible] حاجتہ تو قطع بکنی ۱۲ ابیات بیرون حاجتہ [illegible]

بود غمگین زغم آزاد باشد [illegible] شاد باشد [illegible]

فی الحال بیابی ۱۲ اللہم اغفر لکاتبہ ولوالدیہم اجمعین ۱۲

تپ بدن لازم بود سر را بلرزه دائما
ہاضم نیاید نانکے در چشم کم گردد نظر

بہر مصالح پیش او ہر گز نیاید مردمے
رسوا شود بر اہل خود حرمت ندارد کس و قدر

فہمے نماند آن چنان سخنے نماند یاد او
دشمن ندارد باک از دہر روز عیشے منکدر

گر بنگرد سوئی بتے در حال از نفرت کند
خوبان و ہم شکر لبان شنید از وے دور تر

اسپید موئے چون شود گردند خوبان منہزم
پیری مگر شد علتی ورنہ چرا از وے عذر

پیری و صد عیب چنین گفته اند ۱۲

گر شاه باشد کامران جملہ جہان در ضبط او
ذوقی نہ او را راحتے چون پیر باشد منکسر

بر پیر کس رانی نظر نے کس برو رحمت کند
رانند او را مردمان خوار از حق جن و بشر

چون پیر گردد مردمے بکند ندا حضرت خدا
باریک شد ہم استخوان اسپید موئے شد زسر

از کس سخن ہم نشنوی چیزے نہ بینی در نظر
روزی نداری دست و پا بشکست ہم از کمر

آن مشک چون کافور شد آن ارغوان چون زعفران
شد تیر قامت چون کمان گشتہ تنی ہمچون وتر

سوی تو نه بیند هیچکس وقتی نپرسد دوستی | چاکر نه گیرد کس ترا واجب نیابی آن اجر

پس من بیا تا من ترا بهتر ازان می پرورم | صد حور بدهم در جنان بیحد قصرے انگہر

بر پیر دارم رحمتے کان را نباشد حد و عد | اسپید موئیست نور من چون نور سوزد در سقر

پس حال چون باشد چنین ناید ز پیران کارها | کارے بکن در حال تو نعمت جوانی را شمر

قدر جوانی پیر را گر تو بپرسی اے جوان | آن پیر گوید پیش تو چندان که ناید در حصر

چون تو ببینی پیر را خدمت بکن از جان و دل | تا تو شوی پیر نکو شخصے بگردی ذو القدر

باب سی و هشتم در بیان رنج و زحمت و علت و محبت گوید

رنج و بلا دان نعمتی بر دوستان نازل شده | دشمن نیابد این نعم جز بر من نیکو سیر

چون مر ترا رنجے رسد صدقه بده از جان و دل | سلطان نه زهری می دهد جز مرد معنی معتبر

هر تن که یابی بی علل آن تن یقین بی برکت است | حق دوست دارد آن شب و روز زردی هر دسر

ملکیت زحمت جانِ من هر کس کجا شایان او
ایوب داند قدر آن جز عیش و یونس نامور

صد گونه نعمت دشمنان دانند بس اندر جهان
از بهر نانِ دوستان باشند حیران منتظر

دانند خاصان قدرے این محبوب عالمان شد ازو
ماهی چه داند قدرِ عشق پروانه دارد این خبر

گر مومنی اندر جهان در خود دنیا بدزین یکے
کامل ندانی مومنش ایمانِ او اندر خطر،

در تن نه بیند علتے قلت بمانے خویشتن
نه ظالمی او را کند خوار و خجل هم بے وقر

چون حق بخواند بنده را سازد یکے از دوستان
سقمے نه تن خرنے بدل مالی نه بیند در نظر

بر تخت شاهی چار صد سالے بود سگ فرعون
بیمار گاهے نه او شد نے دید وقتے او ضرر

یعنے غم معیبت را مخفی دار و پیش کس ظاهر نه شوی ۱۲

صحت چو یابی شکر گو زحمت چو بینی صبر کن
با کس مگو من زحمتے تا بگذرد مدت سفر

سه شب یا سه روز ۱۲

دارد طلب هم بعد آن تکیه مکن بر دار وے
تقصیر در دارد مکن خیر حق ندان شافی دگر

از صبر یابی گنج ها پوشی مصائب درد و غم
اظهار چون بکنی تو این چندان نیابی از اجر

ازین نعمتهاست ... الدنیا لا یخلو ابن آدم [illegible] ... بر آنکه صحت و عافیت انعام [illegible]

[illegible] حدیث شریف آمده که بنی آدم [illegible] صحت و تندرستی و دیگر فراغت ۱۲

بیمار را چون بشنوی فی الحال رو پرسیدنش | گرچه مسافت درمیان باشد کروہی بیشتر

چون تو نه پرسی زحمتے گوید خدا بیواسطه | من زحمتے گشتم زمان وقتے نه پرسیدے خبر

لا بنیه ۱۲

بیمار چون پرسی اگر چیزے بده بر دست او | ازوے طلب ما نان دعا هر مهمے صعب تر

بیمار چون گردی گہی فوتے نکن تو وقت را | غلطیده شسته کن ادا تا تو نیفتے در سقر

ع وقت فوت مکن ۱۲

زحمت بدان رحمت خدا اوقات چون داری بپا | فوتے کنی گر فرض را بیشک نیفتی در سقر

چون تو به بینی زحمتے فی الحال ده صدقات را | دارو مکن بیمار را جز صدقه دادن اے پسر

صدقه بده در راه حق جز نام او دیگر بد | کارے ہم آید ترا چون صدقه پیش آرد خبر

صدقه بگرداند بلا آمد حدیث مصطفے | بدہد درازی عمر را هم اجر یابی اے پسر

باب سی ونهم دربیان مصائب وتعریف وآنچه بدان تعلق دارد

صبر کن چون مر ترا آید مصیبت جان من | یابی صواب انبیا را از حد برون هم از حصر

قال الله تعالی انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب ۱۲

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان الله تعالی یقول یوم القیمة یا ابن آدم مرضت فلم تعدنی قال یا رب کیف اعودک وانت رب العالمین قال اما علمت ان عبدی فلانا مرض فلم تعده اما علمت انک لو عدته لوجدتنی عنده ۱۲

حضرت امام حسن و حسین علیهم الصلوة والسلام الصدقات ... دالیه ... و دیگر ... اول دارد ... زدن ... کردن ... وقت ... ادا ... آن حق ۱۲

گر ترا وقتے رسد رنج و مصیبت یاد کن
گر جزع فزع میکنی اندر مصیبت رنج خود
از آه و لطمه لغره هم شک جیوب خدش خد
سوگ مکن با جاهلان خفتن زمین ترک سخن
تاریک کردن خانه را نے شمع را افروختن
بیکار نے از کارها ترکِ تجارت زرع و زر
اندر مصائب جمله را از مرد باشد خواه زن
الا که باشد عالمے کز مردنش ثلمه شود
هر آنچه کاندر جهان آید بپشت جان من
دیگر شوی چون گرسنه یا ظالمی ایذا کند

جمله مصائب رنجها پیغمبر جن و بشر
سودے ندارد هر ترا محروم مانی از اجر
از نتف موئے ریش و سر باید کنی کلی حذر
ماندن گرسنه روز و شب تنها نشستن در حجر
نے صحن رفتن هیچگه ترکِ گلا به بام و در
با جامه بودن رنگین کردن کبودی یا حضر
مخطور آید برهنه در شرع کردن فرق سر
اسلام اندر رخنه خرا د نه بندد کس دگر
شمعے بمیرد یا شود [illegible]
دانی مصائب جمله را احج شوی بکنی حذر

[illegible] جزع و النوحة [illegible] بالبکاء [illegible] فزع [illegible] ۱۲ [illegible]
[illegible] ۱۲ [illegible]
[illegible] ۱۲ [illegible] العلم ۱۲

[illegible] قال [illegible] الاسلام [illegible] ۱۲ [illegible]
[illegible] ۱۲ [illegible]

رو تعزیت چون بشنوی مرده کسی از اهل دین — دانی سنن این نوع را تارک نباشی ای پسر

سنت اسلام ۱۲

چون تو عیادت یا غزا یکبی مر اهل ذمه را — باشد روا اندر شرع بکشا هدایه کن نظر

نام کتاب ۱۲

مانند جنازه چون شوی در پس جنازه شو روان — نعره مزن فریاد هم قرآن مخوان صوت جهر

بانگے مزن بازار و کو مرده فلان حاضر شود — گلها مریزی بر سرش با دام و خرما یا شکر

گوئے مربع چون کنی مکروه باشد پسته کن — جامه مپوشان گور را تنبول شربت هم مبر

بالائے تربت میوه را مانند برگے یا شکر — قرآن مخوان بالای او بنشین بخوان نزدیک سر

گوئے نبوسی هیچگه چون گمرهان جاهل من — بر کار گردی بے شکے جز گور مادر یا پدر

آنجا مبر صندوق را چیزے مخور آشام هم — خنده مکن هرگز مگو گر دولت با همچون حجر

نقش و دیگرے چون کنی در گور خود گچ زنے — مکروه باشد در کتب صدقات باشد جو بتر

صدقات بهر روح او گر میدهی بر روے برو — در شب جمعه ان هفته را بر روے هندان قدر

قال النبی صلی الله علیه وسلم [illegible] عند القبر [illegible]
[illegible] فی ذالک [illegible]
[illegible] مکروه است [illegible]

[illegible] قال النبی [illegible]
[illegible] ۱۲ [illegible] ۱۲ [illegible]
[illegible] الجنازة [illegible] ۱۲ [illegible]

آینده هر یک مردگان خصت گرفته از خدا | گویند را از خویش را حزن و فرح راحت لنظر

بلیند حال مال و زر خود را از خویش و اقربا | گویند بازاری و عا یا بد جیالی بے خطر

هر کو ز بهر حق دهد صد قه بروح مردگان | یا بد جزا روح ازان او هم شود زان بهره ور

احوال را از خویشتن گویند با حسرت بسی | مادر پدر هم اخوتان هر کو بود دختر پسر

گنبد مکن بر گور ها نے قبر نے حجرهٔ | بلکے دز دباران رسد گردد گنه بشیک هدر

میدان زیارت سنت است میکن زیارت روز و شب | لعهو دسیوم هفتمی دان بد عتے میکن حذر

از بهر اهل مرده را طعمے بکن از جان و دل | پس هر درم یابی جزا جانان بده دینار زر

پس مرده سازی طعام را چون در سوم هفتم چهل | باید بسی درویش را و نے بنا شد معتبر

باب چهلم در بیان احکام شهادت گوید

چون گشته گردد مسلمی در راهِ حق با کافران | یا ظالمی محمدا گشد خواهی به تیغ و یا تبر

ك قال النبي صلعم حب الربا ... تو قطر العطا ... جزاء المومن كفاره الذنوب
روایت در شفا بیع السلك آمده كه علیه كه بر كو ... است تسبیح میگوید لهذا گفته اند
حرمت كه بر عمود باشد مكروه است زیراكه او تسبیح میگوید و بعض

دیگر بود آنکه ثابت است کرده ١٥ سب بر بدن اودی گویند ونحو
نیچ میگوید مخدوم قول شادان تخی الا تسبیح مجرد ١٥ از فقیده سر
البرد عالم یعنی البنی صلعم ودلم یعلم ١٢

١٢ ١٢ ١٢ ١٢ ١٢

ح ٣

زنده نماند ساعتے فی الحال میرد در زمان

حد شہید اندر شرع جز این نباشد جان من

غرقه بآبے گر شود دیگر بآتش سوخته

شخصے که میرد در جمعه خواهی بروز و یا به شب

وآنکس که میرد در سماع شنود سماعی بهر حق

پامال گردد زیر اسپ یا برق بزند صاعقه

وآنکس که سخنی بهر حق گوید شود کشته در آن

وآنکس که بهر مال و زر جنگے کند با کافران

آنکس که بخورد زخمگی بر رو مقابل دشمنان

مقبل رود اندر جنان شادی کنان خنده زنان

نے طعام بخورد آبے سختی نه اندک بیشتر

دیگر شهیدان مصطفےٰ گفته است بشنو نامور

مبطون و مطعون آنکه او میرد بزن اندر سفر

عاشق که باشد پارسا آن عشق دارد در ستر

دآن زن که میرد حمل میرد کسے زیر جدر

اندر چهی افتد همون شیرش کشد یا خوک نر

دیگر یکے مرتت بدآن شد شانزده جمله نفر

یا بهر نام شجعتے چندان نیاید او اجر

با او چه نسبت آن کسی زخمی خورد پشت کمر

از سالها چون هم یا الفسد صبر بر شهید بیشتر

[illegible]

[illegible]

هر گز کسے در جہان دنیا نہ باشد آرزو | الا شہید راہ حق گرچہ بیابد کشک زر

چون مومنے از صدق دل خواہد شہادت از خدا | یابد چو شہداء در جنتے میر وز تپ یا درد سر

شہد انگو از مردگان در دل مپندار این سخن | اندر جہان چو زندگان بخورند شربت ہم ثمر

باب چہل و یکم در بیان اسباب بینوائی و بدبری میگوید

اسباب فقر و بدبری چہل چیز تو میدان الیقین | مسطور ہین اندر کتب از روایت جعفر معتبر

(جعفر صادق ۱۲)

طعمے مخور باشی جنب آبے مخور از نائرہ | ہم دور کن از خویشتن آوندہائے منکسر

بولیکن ہم برہنہ جاروب در شبہا مزن | مگذار ہم آوند را حاجان من بکشادہ سر

نے زن بگیرد نام شوئے نے شوی گیر نام زن | نے نام مادر نے پدر خوانند دختر یا پسر

طعمے مخور ہم بے ادب بد دعا فرزند را | پرکالہ باشد تا نہا آن را ز درویشان مخور

قائم بپوشی جان من شلوار را در ہیچگہ | شستہ نہ بندی قملہ ہم گوشہ نگیری از بشر

[illegible]

درخشک موشانه بکن استاده باشی هم بکن | شانه شکسته چون شود از وے بکن کلی حذر

مقراض موا ز شرمگاه مستان، کهے جانان من | هم موئی را بر شرمگاه از چل نداری ای پسر

ستے از چل ایام ۱۲

در پیش پیران هم مرو بر آستانه هم مشین | تخلیل دندان هم بکن هر چونکه باشد از شجر

دقتے نه سوزی پوستے از سیر خواهی از بعیل | چون عنکبوتے نگری از خانه کن بیرون ز در

ستے تا آواره ۱۲

زنده پیش مفگن برون نے در نماز کاهلی ۵ | باکذب هم عادت بکن نے در غرچه کن نظر

شرمگاه ۱۲

وقتیکه شوی دست و رخشکش بکن با دامنے | پوشیده دو زی جامه چون مدبر شوی جان پدر

چون تو گذاری فجر از وے سیا مسجد برون | گردی لفافه مبتلا آید به پیشت صد ضرر

خوابے کنی در صبحدم ادبار آید پیش تو | سوگند بخوری راست چون زینت گردد تنگتر

تخم شکافی خربوزه صد فاقه آید پیش تو | با کاردے ناخن مبر نے هم بدندان ای پسر

در نفقه تنگی هم بکن فرزند اهل خویش را | دستے نشسته چون خوری برود ز تو هم مال و زر

ے آستانه [illegible] کرد بنشیند [illegible] ۱۲ ے قال الله تعالی واذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی ے الا لعنة الله علی الکاذبین ۱۲ ے من ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] جلال الله [illegible]

[illegible] ۱۲ [illegible] الاعمال بالنیات ۱۲ [illegible] غرغره ۱۲

کاسہ صحنک زود شو چون تو خوری طمی درو | شیطان بہ بیند چون ہمین لیسد ورا جان پدر
شکر خدمت گفتگو در خانہ کردن سوز و شب | از تو گریزد رزق تو ہر گز نیائید پیش در
ہر چہ کہ گفتم مر ترا بنویس اندر جان و دل | محتاج نے کردی گہے ہر دو زیابی صدگہر

باب چہل و دوم در بیان تونگری میگوید

اسباب دولت جملگی سی چیز دانی بیشکے | گر تو کنی آن چیز ما گنجے بیابے بیشتر
دائم گذاری چار رکعت را ترکش نگیری ہیچگہ | روزہ بداری بیض را باشی بخانہ یا سفر
پیوستہ خیزی صبحدم ہر گز نہ خسپی آن زمان | تسبیح گوئی ذکر ہم غفران بخواہی ہر سحر
شکر خدا گو ہر زمان مصحف بخوان از مال خود | سیحر کمان تا زی ہمین خدمت بکن مادر پدر
سورہ جمعہ تنہا بخوان منجوان مزمل روز و شب | دائم بخوانی واقعہ از بعد مغرب خوب تر
موزہ چہ پوشی کفش پا باید کہ پوشی زر ورا | ناخن چو خواہی گر بری در روز پنجشنبہ ببر

چون تو بپوشی خاتمی پوش از عقیق ای جان من | محبوب خواهد دست تو دستی بده مقصد بر

عهدی که بکنی با کسی نقشش مکن ای جان من | جاروب در مسجد بزن بالی بیابی بیشتر

حج بکن از بهر حق میکن زیارت مصطفی | اندر تجارت صدق را کن پیشوا و رهبر

زیراکه رسول فرمود که هر خانه که سرکه باشد آنجا محتاج نان خورش نیست ۱۲

در خانه داری سرکه را خالی مکن خانه از و | برکت چو خواهی مال را رو گوسفندی وه خر

غسل جمعه دائم بکن خاصه که غسل اربعا | در روز عاشوره بپز اضعاف ایام دگر

آمیز جو گندم بهم انگه ازان نانی بپز | غله که داری کیل کن از وزن کن کلی حذر

دستی بشو طعمی بخور کردی توانگر بیشکی | تنها چو باشی زن بکن بسیار یابی مال و زر

هرسی که گفتم پیش تو هشدار جمله کن عمل | تحلیل دندان هم بکن بنویس اندر دل جگر

باب چهل و سوم در بیان موجبات بهشت

جنت مقامی صالحان آنگه یابی جان من | بکن عمل از بهر آن هر روزگاری خوبتر

[illegible]

[illegible]

اعمال جنت دان بسی حدے ندارد بہم حصر — زان جملہ گویم پیش تو آن بیست و ہفت ای پسر

اوّل بگوئی کلمہ را از صدق دل ہم خالصا — باشی براں ثابت قدم مدت حیات از عمر

شادی رسان بر مومنان طعمے بدہ از بہر حق — پوشی لباس مغفرت آئی بجنت ہست در

مہمان اکرم کن غزوے بکن با کافران — سرے بگوید چون کسے آن سر مکشا بر بشر

زحمت چو آید پیش تو ہرگز مگو با آدمی — جملہ مصائب ہمچنین داری نہان اندر جگر

صالح چو بکنی کارہا با خویشتنی در جہان — احسان بکن با آن کسی کو با تو کردہ بتر

اندر سواد جہان و دل درویش مسکین شاد دہ — فرمائی کارے نفس را از کارہائے سخت تر

دارے نگہ فرج از زنا فحشے نیاری بر زبان — محظور شبہ طعم را یابی ازان بکنی حذر

ہمسایہ پرسی دائما باشد بشادی یا بغم — بیمار را پرسی بسی جنت بیابی ای پسر

خشمے فرو خوردن ہمی عفوے بکن بر مردمان — با صوفیان دائم نشین ذکری بگو شام و سحر

قال علیہ الصلوٰۃ والسلام [illegible] ۱۲ [illegible]

[illegible] مولوی غلام محمد صاحب ۱۲ قال اللہ تعالیٰ والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس واللہ یحب المحسنین [illegible]

از ظالمان مظلوم را فور ابده انصاف را
کلمهٔ شهادت در وضو میگو همی جان پدر

دائم بکن سنت ادا چون توگذاری عصر را
چیزے نخواهی از کسے تحمید گوئی هر سحر

از بعد هر فرضے بخوان کرسی بصدق ای جانمن
طبل زنان جنت برو آمد چنین اندر خبر

باب چهل و چهارم دربیان موجبات دوزخ و اسباب آن

دوزخ برائے کافران هم مفسدان و ملحدان
باشند ساکن اندران عورت ز مردان بیشتر

از مرد نه صد نه نود از هر هزارے در جنان
نه صد نود نه از زنان از از هزارے در سقر

مردم که در دوزخ روند سوزند آنجا سالها
موجب بگویم پیش تو بشنو ز من این مختصر

اسباب دوزخ جملگی بیتی بدان با چار صنم
اندیشه کن در هر یکے جانان بکن کلی حذر

شرکے چو آرد کس بحق دائم بسوزد آن کسے
حق بے بسوزد اندران از فوت وقت ای پسر

بخلے کند با هر کسے باشد متابع شهوتے
عجبے کند بر مردمان خود را بداند خوب تر

۷ قال علیه الصلوة والسلام لیس یتحسر اهل الجنة الا علی ساعة مرت بهم لم یذکروا الله تعالی فیها
بیان آن حدیث ۱۲ یعنی حسرت نخورند اهل جنت مگر بر ساعتی که گذشت بر ایشان و ذکر حق تعالی نکردند حدیث شریف آمده است
از نبی صلی الله علیه وآله وسلم قال لا یقعد قوم یذکرون الله الا حفتهم الملائکة وغشیتهم الرحمة ونزلت علیهم السکینة
وذکرهم الله فیمن عنده یعنی نه نشینند قومی که ذکر کنند خدا تعالی را مگر احاطه کنند ایشان را

۵ [illegible] خدا تعالی اورا [illegible] گویند [illegible] فرمود [illegible] است [illegible]
[illegible] ایشان خدا تعالی [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] است ۱۲ [illegible]
[illegible] ۱۲ [illegible]

گرز هر یک قلعه افتد اندر جهان یک بارگی	تا شرق و غرب از بوئے او میرند کلی جانور
از ما بنهادش درد چون کوه عالی همچون قاف	در جبال گرد دآن جبل از ریگ هم باریک تر
موجب بگویم یک سخن تا تو بیابی در جنان (بجای ز)	امرے خدا آری بیا کلی ز شهوت کن حذر
می باش خامش روز و شب سخنی بگو بیفائده	نرمی بکن با جمله کس خدمت بکن مادر پدر

باب چهل و پنجم در بیان ده سنن ابراهیم علیه السلام و مسائل متفرقات

ده چیز دانی از سنن سنت خلیل پیشوا	واجب شد بر اتباع هم مومنان جمله بشر
در فرق کردن موی سر از ناصیه تا در قفا	مردم مخیر شد برین فرقے کند یا حلق سر
کعبه رسیدی حلق کن باشی مخیر بعد ازان	در غیر کعبه حلق را به الا بداری خوب تر
سنت ببر چون ابروان یا پشت کن ایجا نمن	حلقے در او جائز بدان نزدیک علما معتبر
مسواک میکن هر وضو میچین همین موئے لبل	اگر حلق بکنی هم روا چیدن بود زان خوبتر

[illegible]

[illegible]

امر خدا را بیجا باشد مصائب فاسقان | تحقیر بکند اہل دین بر سائلان گردد نہر

یعنی لشنیده ۱۲۵

ترکِ جماعت ہم جمعه عمداً اگیرد جان من | نے روسلامی او کند تمام باشد بے خبر

دامی ستاند از کسے ہرگز نخواہد تا دہر | گوید تنابز در لقب کس را چو بیند از بشر

ان بر بد گفتن در لقب ۱۲

اندر مناہی جملگی بکند دلبری ما بسے | جہان بدارد دشمنے آید چو اورا پیش در

نوحه کند بر مردگان سینه خراشد خد و خط | پاره کند ہم جامها یا خود تراشد موے سر

بخورد ربوا و دائما در پس بدی گوئید ترا | بکند حسد بر جملگی از کبر نا روکس نظر

اسباب دوزخ ہیچ دست گفتن شمردن کے توان | گردد ہزاران زہر ورق وقتیکه گویم مختصر

ناگه ازان دوزخ اگر مقدار یکسر سوزنے | گردد گشاده در جہان می زند از گرمی بشر

بشنو از اول آن صف کان ہست ساہمه از | مار آن درو چون اژدہا کژدم درو ہمچون شتر

وهمه کژدم نیزه ها چون پر زہر ها گوناگون | پس ہست سی صد قلعها در ہر دمی پر از زہیر

قوله تعالی له النهر یا یاعذر دان محروم من خش قال الله تعالی اعدت لهم و اما سائل فلا تنهر
وانا نیاز ندو بالالقاب ۶ شه عن عبد الله بن عامر بن ربیعه قال قال رسول الله صلی الله

علم آن گرد و کس ان فی النار حیات کامثال البخت تلسع احدهم اللسعة فیجد حموتها اربعین خریفا و ان
فی النار عقارب کامثال البغال الموکفة تلسع احدهم اللسعة فیجد حموتها اربعین

حدیث رواه احمد من المشکوة

ختنه بکن فرزند را چون هفت ساله او شود
یابی ثوابی از خدا چندان نیابد در حصر

حلقی بکن در شعرِ گاه باید نداری تا چهل
فارغ چو از حاجت شوی سنگی بگردان یا بدر

آبی بدر کن اندر دهان هم آب بینی در وضو
هر دو که گفتم پیش تو یادش بکن ای نامور

قصدِ لواطت چون کند کس با کنیزک یا حرم
باشد روا او را کشد دفعی کند از خود ضرر

باشد روا منکوحه را هم شوی کشتن در شرع
در حیض چون قصد کند خوفی ندارد اقدر

هم هاینچنین باشد روا گر قصد کشتن کس کند
او را کشد پیشش از آن واجب نه چیزی بی بدر

هیچی بدان از موذیان باشد در حل و حرم
کژدم چهارم موش هم اندر مشارق کن نظر

زاغ و حداة و کلب هم مردم گزد هر ساعتی
هر پنج را موذی بدان موذی بکش حکم خبر

هر جا که بینی موذیی آدم^عہ^ بود یا جانور
در حال کشتن هم در زمان هر گه بروی یابی ظفر

گربه کبوتر را کشد قیمت تصاحبش ده درم
یا خود زیانی او کند اکثر چو آید در حجر

عہ حدیث شریف
اقتل المؤذیات قبل الایذاء ۱۲

۲ گربه باید کرد اگر از تو بترسد گر بزند گر بخورد ... افتد ... یا بیت و بکار ... فراز ... دارد ...

۱ در حدیث آمده اگر کسی گربه را در خانه کند و غذا ندهد ... آزاد یا بخورد عذاب و سختی

یعنی رحم کنید بر خلق خدا تا رحم کرده شود بر شما ۱۲ نور محمد ۱۲ اللهم اغفر لکاتبه

جائز بدان ہم گشتنش میران بلفظ کاردے | اما اگر کس بگذرد یابد ثواب بیشتر

در حرّہ خواہی تا دہی از فرج بیرون آب را | رخصت طلب گز جاریہ اذنش نمی اعتبر

اسقاط کردن حمل را جائے نباشد چون درد | گردند لعضے رخصتے گرتو بدانی خوب تر

میخوان بخود آن قدر تا تو بدانی وقت را | تزویج کردن قبلہ ہم دیگر برفتن در سفر

بستان ہدایا چون کسے بدہد ترا بہر خدا | قاضی چو باشی یا ملک از ہدیہ ہا می کن حذر

سلطان فتوحی چون بدہ فی الحال بستان چیز کن | تا وجہ بینی رو بکن این نوع باشد دوست تر

ردّ فتوحی گر کنی گردی بفاقہ مبتلا | ردّ فتوحے کردہ اند لعضے مشائخ نامور

چون تو بیائی از سفر یک سر بخانہ در مرو | اوّل خبر کن سوئے شان آنگہ بیائی معتبر

کہنہ چو بینی مصحفے سودہ شدہ ہم ریختہ | در جامہ پیچ و دفن کن چو مردگان اندر قبر

مصحف مبر در لشکرے عورت کہ باشد حرّہ ہم | لشکر کہ دارد قوّتے این ہر دو را آنجا ببر

که اگر عورت آزاد باشد [illegible] ۱۲

[illegible] اگر کنیزک باشد [illegible]

[illegible] ۱۲

[illegible] حلال

آبِ خورانی نیم شب فرزند تشنه یا زنی | جمله گناهان عمر تو مغفور گردد هم بلی

رنجی که بینی ساعتی بهر عیال و نفس خود | هم صدقه باشد نزد حق یابی جزائی بیشتر

ظالم ستاند یک درم خواه از تعدی یا ستم | یابی ثواب از خدا مقدار از دینار زر

از خمر دنیا چون خوری دیباج پوشی یا حریر | جامه نیابی در جنان آنجا نیاشامی خمر

پرکاله یابی جا بجا افتاده اندر کوچه ها | چینی لبسی یک جا کنی یا خسته باشد از تمر

از زرع چینی خوشها بعد از درون خصم او | پوست انار و خربزه جمعی کنی از در بدر

چینه مگیرد لنفع آن باشد مباح و هم روا | برداشت چون شد ملک او در ملتقط میکن نظر

اندر زمینی چون کسی گاوان نشاند یا غنم | سرگین شود بیحد جمع یا ملک همانجا یا لعمر

خصمش بخواهد جمع گر بخیلی کند بر مردمان | جائز نباشد غیر را اندک بچینند بیشتر

بادام و شکر چون کسی بدهد کسی را بهر آن | بکنند نثاری بر شهان یا بر عروسی مه چهر

[illegible] قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لبس الحریر فی الدنیا لم یلبس [illegible]

الجبة فی الدنیا [illegible] فی الآخرة ۱۲ من المشکوة [illegible] محمد [illegible]

خوردن نباید داشتن اورا دا چیزی ازان — چیدن نباشد هم روا یا دام باشد یا شکر

خلقے بچیند هم خوردزان گوز وجوز وچلغوزه — باشد حلال وهم روا بشنو زمن ای شه پسر

مالے سپارد چون کسی بر مردمے از بهر آن — تا او دهد صدقه بسے هر جا که بیند مفتقر (یعنی فقیران محتاج ۱۲)

اورا حرام است بیشکے زان مال خوردن یکدرم — درویش باشد گرچه او این هر دو هیفانی مگر

خواهد معلم اجر چون یا خود مؤذن از اذان — جائز نباشد در شرع (نام کتاب ۱۲) مشروط باشد چون اجر

برداشتن از مائده زلّه حرام است بیشکے — گر خصم گوید ار فعو بردار خوش خسپم بخور

چون تو کسی مهمان شوی در طعم او بخشش مکن — جز استخوان سگ را مده جانان من چیزے دگر

مردار باشد پوستے پیش از دباغت بیع او — جائز نه باشد در شرع هم بیع اشعار بشر (اے آدمی ۱۲)

چون تو بینی مردمے گل میخورد منعش بکن — فرعون وهامان یکدگر خوردند گلها بیشتر

برده خوری چون گل خورد باریک بینی هوائے او — یا خود لشانے چو بلت ندام او آید نظر

[illegible]

[illegible]

دیگر کنزک لقمها از دیگران بجید و خورد | روی بکن زین عیب ها اندر خلاصه می نگر

مسجد چو بینی تنگ تر باشد زین در جیب و راست | بستان ز خصمان زور کن قیمت بده هم سیم و زر

اصحاب احمد مصطفی از بهر کعبه هم چنین | داند قیمت خصم را گر دند قدرے هم جبر

ناقص قبائے چون کنی از بهر مومن مسلمے | تنها شوی مغفور تو خواندم چنین اندر خبر

کامل قبائے چون کنی از جان و دل ایمان من | پوشی لباس مغفرت از خویش هم مادر پدر

تا میتوانی جان من بر مومنان تعظیم کن | فاسق چو بینی مبتداع میکن اهانت بیشتر

چون مدح فاسق کس کند عرش خدا لرزد چنان | گوئی که افتد بر زمین بکند جهان زیر و زبر

بینی چو فاسق مبتداع او را اهانت کن بسے | ایمان بود اندر دلت خوفے نه فروانی خطر

توفیق گر باشد ترا کارے بکن تعجیل تر | این وقت را دان غنیمت هر ساعتے دارد ثمر

امروز گر طاعت کنی فردا ترا باشد جزا | چون تو کنی عصیان خطا یابی سزای در سقر

مدح گفتن عرش الهی را بلرزه می آرد از آن اجتناب باید کرد ۱۲ اللهم اغفر

گر طالبے از صدق دل خواہد کہ یابد راہ حق — چون صبر کنی بیشکے باشد چو سنگ سیم و زر
گر راہ خواہی سوئے حق از صدق پیوندی درو — باید درون خویش را خالی کنی از کس دگر

در بیان مناجات و ختم کتاب گوید

یارب مرا گردان چنان از راہ لطف و مرحمت — مسکین شمارم اغنیا و شاہان نیارم در نظر
باشم تونگر دل چنان از کس نخواہم حاجتی — فارغ نشینم شاد و خوش بیرون نیایم پیش در
راضی بفقر و فاقہ ہم باشم بکنجے اندرون — ممنون منت سلفگان ما را بگردان تا حشر
از بہر روزی رزق ہم وقتی پریشان دل مکن — یارب بدہ صبرم چنان جز تو نخواہم کس دگر
یارب بحق مصطفے ہم انبیا و اولیا — گردان چنین این تحفہ را مقبول گردد بحر و بر
عاشق بر و جملہ جہان اندرون جان خود — بکنند پاکان جائے او دارند بالا چشم و سر
الف چنان خلق را چہ این نخواہد ہیچکس — ہر جا کہ بیند مردمے تعویذ او این مختصر

مقبول کرده ۱۲

سے در بحر و بر ۱۲

قال علیہ الصلوة والسلام ان النبی من النفس

مولوی محمود ۱۲



وعجالهٔ انیقه که مصنفش لبا خون جگر خورده وهمچون نام خودش تحفهٔ لصالح برآورده وبا بوابش از توحید ارکان ایمان عقاید عقوبت قبر وذکر جنت وجهنم وبیان علم وعمل وغسل وتیمم وزکوٰة وصلوٰة وروزه وحج وعقوبت تارک الصلوٰة وزکوٰة وزراعت وتلاوت قرآن وکسب قناعت ونکاح وآوردن عروس بخانه و آداب مجامعت وآداب آبخوردن وجامه پوشیدن وذکر وقت خفتن وبیع وشرا وصحبت سلطان و اغنیا وحسن خلق وحقوق همسائیگان وحقوق والدین بر فرزندان وداد وستد قرض وکلام وسکوت وغیبت وتهمت وعطسه وسوگند وخشم وتکبر وعجب وعیوب وغیرت اخلاص ریا وعبادت وتوکل ورضا و خوف ورجا وصبر وشکر وتوبه وزهد وبخل وسخا وایثار وامساک تواضع وخلق وحسن نفع رسانیدن خلق و حلم وغضب وامر معروف ونهی ومنکر وسماع ورقص وسرود ولاغ بازی ونرد وشطرنج وذبح وخوردن جانوران وبیان ماهها وروزها وخاصیت سعد ونحس وبیان پیری وجوانی دریغ وزحمت وعلت ومحنت ومصائب وتعزیت احکام شهادت واسباب بینوای ومدبری بیان تونگری وموجبات بهشت ودوزخ وبیان ده سنن حضرت ابراهیم علیه السلام وختم کتاب سعی بلیغ بکار برده کرات ومرات ازبهارستان شادابیها یافته پیش نظر مشتاقان خویش رنگین ادائیها نموده اما سیرابی مشتاقانش نگشت واین گلعذار رعنا غنچه دارنه تمام شد ❊






La Blanche Porte
l'Esprit de famille
59971 Tourcoing Cedex
30%